



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



سحر است تاریخی امام رضا

پیشروان و صاحب‌دعوت

جلد اول

توسعه‌ی فرهنگی و اجتماعی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مناظرات تاریخی امام رضا (علیه السلام) با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
مناظرات تاریخی امام رضا (علیه السلام) با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
فهرست مطالب	۱۰
یادداشت مؤلف	۱۲
مقدمه	۱۴
بافت حکومت بنی عباس	۱۵
ویژگی های حکومت بنی امیه	۱۷
خودکامگان عباسی	۲۱
شرایط خاص فرهنگی جامعه اسلامی در عصر عباسیان	۲۷
انگیزه اصلی مأمون برای تشکیل جلسات مناظره	۳۶
مناظره اول: مناظره با جاثلیق (دانشمند بزرگ مسیحی)	۵۱
مناظره دوم: مناظره با رأس الجالوت (بزرگ یهود)	۵۹
مناظره سوم: مناظره با بزرگ هیربدان	۶۴
منظره چهارم: مناظره با عمران صابی (دانشمند شبه مادی)	۶۶
تحلیل و بررسی	۷۴
مناظره پنجم: مناظره با سلیمان مروزی (دانشمند کلامی)	۷۶
گفتار امام علیه السلام در مورد بداء	۷۹
تحقیق امام علیه السلام در مورد مسئله اراده	۸۱
توضیحی از مرحوم صدوق	۸۶
یادآوری لازم	۸۸
مناظره ششم: مناظره با علی بن محمد بن جهم درباره عصمت انبیا علیهم السلام	۹۰
مناظره هفتم: مناظره با پیروان مکاتب مختلف در بصره	۹۹

نکات مهم در مناظرات امام علیه السلام ۱۰۲

منابع و مأخذ ۱۰۵

درباره مرکز ۱۰۸

مناظرات تاریخی امام رضا (علیه السلام) با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی ، ناصر ، 1305 -

عنوان و نام پدیدآور : مناظرات تاریخی امام رضا علیه السلام با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر/ ناصر مکارم شیرازی.

وضعیت ویراست : ویراست 2؟.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1388.

مشخصات ظاهری : 100 ص.

شابک : 10000 ریال: 978-964-971-334-2

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه : ص. 98-100؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ، 153؟ - 203ق. -- مناظره ها

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : 8BP47/35م 1388

رده بندی دیویی : 297/957

شماره کتابشناسی ملی : 1873703

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

مکارم شیرازی، ناصر 1305

مناظرات تاریخی امام رضا علیه السلام با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر / ناصر مکارم شیرازی - مشهد بنیاد پژوهش های اسلامی 1388
100ص.

ISBN 978-964-971-334-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

1. علی بن موسی الرضا علیه السلام امام هشتم 153 - 203ق. - مناظره ها الف. بنیاد پژوهش های اسلامی ب. عنوان

297/957

1873493

BP 47/2/7/1388

کتابخانه ملی ایران

مناظرات تاریخی امام رضا علیه السلام با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر

آية الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ویراستار: محمود نظری پور

چاپ دوم: [با ویرایش جدید و اضافات] 1388 5000 نسخه رقعی / قیمت 10000 ریال

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد صندوق پستی 366-91735

مراکز توزیع:

تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهش های اسلامی 2230803

فروشگاه های کتاب بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد 2233923، قم: 7733029 شرکت به نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن 7-

8511136 ، دورنگار 8515560

www.islamic-rf.ir

E-mail: info@islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است

ص: 2

یادداشت مؤلف...5

مقدمه...7

بافت حکومت بنی عباس...8

ویژگی های حکومت بنی امیه...10

خودکامگان عباسی...14

شرایط خاص فرهنگی جامعه اسلامی در عصر عباسیان...20

انگیزه اصلی مأمون برای تشکیل جلسات مناظر...29

مناظرات هفتگانه امام با پیروان مکاتب مختلف...36

مناظره اول: مناظره با جاثلیق (دانشمند بزرگ مسیحی)...44

مناظره دوم: مناظره با رأس الجالوت (بزرگ یهود)...52

مناظره سوم: مناظره با بزرگ هیربدان...57

مناظره چهارم: مناظره با عمران صابی (دانشمند شبه مادی)...59

ص: 3

تحلیل و بررسی...67

مناظره پنجم: مناظره با سلیمان مروزی (دانشمند کلامی)...69

گفتار امام علیه السلام را در مورد بداء...72

تحقیق امام علیه السلام در مورد مسئله اراده...74

توضیحی از مرحوم صدوق...79

یادآوری لازم...81

مناظره ششم: مناظره با علی بن محمد بن جهم درباره عصمت انبیا علیهم السلام...83

مناظره هفتم: مناظره با پیروان مکاتب مختلف در بصره...92

نکات مهم در مناظرات امام علیه السلام...95

منابع و مآخذ...98

ص: 4

بیست و شش سال قبل در اوایل انقلاب اسلامی آستان قدس رضوی کنگره جهانی امام رضا علیه افضل التحية والثناء را در مشهد برگزار کرد و جمع کثیری از علما و شخصیت های برجسته دینی در آن روز به این کنگره دعوت شدند تا پیرامون ابعاد شخصیت حضرت ثامن الحجج علیه السلام بحث و بررسی جدیدی را آغاز کنند و نتیجه مکتوب آن را در اختیار عموم علاقه مندان و عاشقان مکتبش قرار دهند.

در آن میان، بحث و بررسی پیرامون مناظرات حضرت رضا علیه السلام پیروان مذاهب و مکاتب که از مهمترین بحث های علمی مربوط به آن حضرت است به این جانب واگذار شد هنگامی که گام در این وادی گذاردم، آن را اقیانوس عظیمی دیدم که ورود در آن، کار کسانی نیست. برخداوند بزرگ تکیه کردم و از الطاف حضرت ثامن

الحجج علیه السلام مدد خواستم. سرانجام کتابچه ای که در خدمت شماسست تهیه شد که حاوی فشرده ای از آن مناظرات مهم کلامی است.

اخيراً بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی که در این امور حقاً پیشگام است به فکر تجدید چاپ آن افتاده و از من خواسته است به ویرایش جدیدی از آن پردازم. این کار در سفر تابستانی سال 1388 به مشهد بحمد الله انجام شد و کتاب به صورت کاملتری آماده نشر گردید

امیدوارم خوانندگان عزیز به هنگام مطالعه این کتاب در سه چیز بیندیشند:

1. در عمق محتوای این مناظرات

2. در شیوه بحث های آن حضرت علیه السلام از نظر فن مناظره؛

3. در پیام هایی که برای امروز ما دارد و باید در مناظرات خود با مخالفان به کار بندیم.

خداوند بزرگ همه ما را از پویندگان راه آن حضرت و خاندان گرامی اش قرار دهد و از متمسکین به ذیل عنایتشان در دنیا و آخرت. آمین یا رب العالمین.

مرداد ماه 1388 ش

شعبان المعظم 1430 ق

ناصر مکارم شیرازی

ص: 6

شک نیست زندگی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ابعاد مختلفی دارد که یکی از ابعاد مهم، آن بعد فرهنگی و علمی و پاسداری از حریم عقاید اسلامی در برابر امواج سهمگین حملات مکتب ها و فرقه های مختلف به اصول و فروع اسلام در شرایط خاص عصر آن حضرت است. بررسی این بعد علمی که از بعد ولایت الهیه آن امام علیه السلام نشئت می گیرد در شرایطی که امروز در آن زندگی می کنیم بسیار سازنده و راه گشا و حاوی رهنمودهای دقیق و ظریفی در برخورد با مکتب ها و مذاهب مختلف است.

هدف این است که در این نوشتار این بعد زندگی امام علیه السلام را به طور فشرده و دقیق بررسی کنیم. برای پی بردن به اهمیت این بخش از تاریخ درخشان زندگی امام علیه السلام باید قبل از هر چیز امور زیر را مورد توجه قرار دهیم:

1- بافت حکومت بنی عباس و کیفیت موضع گیری های آن ها در برابر ائمه اهل بیت علیهم السلام؛

2- شرایط خاص فرهنگی و سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی در آن روز، مخصوصاً از نظر هجوم افکار بیگانگان و طوفان های سخت فکری و عقیدتی و جریان هایی که برای دگرگون ساختن حکومت اسلامی و کشاندن آن به موضع انفعالی و تبدیل دستگاه خلافت به یک دستگاه سلطنت مستبد و بی رحم به کار افتاده بود؛

4- انگیزه های مأمون برای تشکیل جلسات مناظره با امام علیه السلام.

بافت حکومت بنی عباس

گرچه بنی امیه به نام اسلام و خلافت پیامبر صلی الله علیه وسلم و خون خواهی عثمان و امثال این عناوین روی کار آمدند، اما همین که پایه های حکومت آن ها مستحکم شد یکباره نقاب از چهره کنار زدند و به سبب کینه شدیدی که از اسلام داشتند حکومتی مستبد و خودکامه تشکیل دادند و به انتقام جویی حتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و خاندان او پرداختند. (1) فراموش نکنیم که معروف ترین چهره این دودمان،

ص: 8

1- هنگامی که عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان بر رسید ابوسفیان بر عثمان وارد شد و خطاب به او گفت: «اگر کسی غیر از بنی امیه این جا نیست رازی را با تو بگویم» و سپس گفت: «ای گروه بنی امیه! هنگامی که خلافت به تیم و عدی رسید، من در آن طمع داشتم و اکنون که نصیب شما شده، آن را مانند توپ بازی به چنگ گیرید و برای اولاد خود موروثی نمایید و ارکان آن را بنی امیه قرار دهید. قسم به آن چه ابوسفیان به آن قسم می خورد بت های ایام جاهلیت بهشت و دوزخی در کار نیست!» (الاعانی، ج 6، ص 99، طبع مصر؛ النزاع والتخاصم، ص 20؛ امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 2، ص 249). عبد الفتاح عبد المقصود نویسنده معروف مصری، بعد از نقل سخن ابوسفیان در مجلس عثمان می نویسد: «در تأیید سخن این پیر فرتوت، بانگ «احسنت» از حاضرین برخاست و این سخن راز درونی و این شادی و آرزوی قدیمی امویان بود!» وی اضافه می کند: «ابوسفیان بعد از این ماجرا کنار قبر حمزه سیدالشهدا آمد و با لگد بر قبر او کوبید و گفت: حمزه! مسئله ای که دیروز بر سر آن با ما جنگ داشتی امروز به دست ماست و ما از «تیم» و «عدی» به آن سزاوارتر بودیم (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 54؛ الغدير، ج 1، ص 83؛ الامام علی، ج 4، ص 772؛ امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 2، ص 253).

ابوسفیان، همان کسی بود که در تمام میدان ها در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم در صف مشرکان قرار داشت و با پیروز شدن نهضت اسلامی تمام امتیازات ظالمان های را که در جامعه جاهلی به دست آورده بود از کف داد. [\(1\)](#) بنابراین جای تعجب نیست که دودمان او از اسلام

ص: 9

1- دکتر حسن ابراهیم حسن، نویسنده معروف مصری، در کتاب خود از پروفیسور نیکلسون نقل می کند که او می گوید: مسلمانان غلبه بنی امیه را که معاویه در رأس آن ها قرار داشت به منزله غلبه دسته اشراف می دانستند. این ها اشراف بت پرست بودند که با پیامبر و یاران او به سختی مبارزه می کردند و پیامبر با آن ها جنگ کرد تا اساس اشرافیت بت پرستی را از میان برداشت و دین اسلام را رواج داد (تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 308)

ویژگی های حکومت بنی امیه

ویژگی های حکومت جبار امویان را می توان در چند امر خلاصه کرد:

1- از میان بردن ارزش های اسلامی (زهد، تقوا، وارستگی، علم و فضیلت، پیشگام بودن در اسلام و ایمان و مانند این ها)؛

2- احیای سنت های جاهلی و روی آوردن به تجملات پرهزینه سلاطین ساسانی و فراعنه مصر و قیصرها مانند ساختن کاخ های پر زرق و برق (1) و هرگونه اسراف و تبذیر؛ (2)

ص: 10

1- جرج جرداق می نویسد: «بارزترین نمونه امویین برای نشان دادن صفات و روحیه بنی امیه معاویه بن ابی سفیان است ما وقتی که درباره او دقت کنیم می بینیم که او از اخلاق اسلامی فاصله بسیار داشت لباس ابریشمی می پوشید و در ظرف طلا و نقره غذا می خورد و هنگامی که ابودرداء به او می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم کسی که در ظرف طلا و نقره غذا بخورد شکم او را از آتش جهنم پر می کنند در پاسخ بدون هیچ ملاحظه ای می گوید اما من اشکالی در این کار نمی بینم (الامام علی، ج 4، ص 775).

2- معاویه، بنیانگذار رژیم اموی خلافت اسلامی را به سلطنت موروثی به سبک پادشاهان ایران و روم تبدیل کرده بود. پروفیسور استاسیلاس کویارد فرانسوی می گوید: «معاویه کاخ با عظمتی در شهر دمشق برافراشت و تخت خلافت را در تالار آن برای جلوس خود گذاشت و به رسم شهریاران بیگانه دربانان و سرایدارانی در آن جا برگماشت و هنگامی که بیرون می رفت یک دسته پاسبانان مخصوص (اسکورت) گرداگردش را گرفته برای نگاهداری وی به دنبالش می رفتند. معاویه پسرش یزید را جانشین تاج و تخت خود نمود» (سازمان های تمدن امپراتوری اسلام، ص 19 - 18). از این جا بود که عمر به او می گفت: «تو کسرای عرب هستی» و خودش نیز در برخی مجالس خصوصی از حکومت خود با ملک و پادشاهی تعبیر می کرد (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 202) و بعضی از کسانی که به حضور وی بار می یافتند به عنوان پادشاهی به او ادای احترام می نمودند (همان، ج 2، ص 193). خلفای اموی تجمل پرستی و اسراف در بیت المال را جزء برنامه خود قرار داده بودند و کارگزاران و مأموران آن ها نیز همین رویه را داشتند و این روش در تمام شئون دولت در میان کارکنان معمول شده بود. ابن خلدون می نویسد: «حجاج بن یوسف برای آن که ختنه سوران باشکوه برای پسرش برپا کند از ایرانیان درباره بزرگترین جشن هایی که دیده بودند، پرسش می کرد و آنان از مراسم جشن های پرخرج و پرتجمل که دیده بودند برای او تعریف کردند. او هم به تقلید آن ها چنان جشن باشکوهی برپا داشت!» (مقدمه ابن خلدون، ج 2، ص 240).

3- پنجه افكندن بر بيت المال مسلمين و هزينه كردن آن در اموري كه تنها پايه هاي حكومت آن ها را تقويت مي كرد و نه تنها پايه هاي سودي به حال جامعه اسلامي نداشت بلكه شلاقي بود بر پشت مستمندان و همچنين بخشيدن پول هاي كلان به دار و دسته فاسد و تبهارشان و محروم ساختن مستحقان واقعي بيت المال؛

4- مسلط ساختن جمعي از اوياش و افراد بي ايمان و بي سر و پا و بي تقوا بر سر مردم و عقب زدن چهره هاي پاڪ و باتقوا از صحنه اجتماع و خانه نشين كردن صحابه و ياران پيامبر صلى الله عليه و آله (1).

5- اختناق و فساد و ظلم بي حساب و مبارزه بيرحمانه با هر

ص: 12

1- در عصر خليفه سوم عمار را آن قدر كتك زدند كه غش كرد و ابوذر را به شام و ربنده و اشتر و صعصعه را به شام و يمن تبعيد كردند و بعداً در زمان خلفاي بني اميه و بني عباس كار بالا گرفت. معاويه حجر بن عدی و عمر بن الحمق را كشت و دستور داد هر كه شيعه علي است اگر لعن علي عليه السلام نكند بايد كشته شود (النصائح الكافيه، ص 71، 82، 89، 91، 122 و 123؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 3، ص 14 - 17؛ مروج الذهب، ج 3، ص 69؛ الكامل في التاريخ، ج 3، ص 187 - 194).

1- در دو حکومت وحشت انگیز اموی که نزدیک به هفتاد سال طول کشید جنایات و مظالم اموی ها به حدی بود که اگر به تفصیل بیان گردد، مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. از قساوت و خشونت امویان داستان های بسیار شگفت انگیزی در تاریخ آورده اند که حکایت ذیل نمونه ای از آن هاست. مسعودی می نویسد: مردم اصفهان چند سال نتوانستند خراج مقرر را بپردازند حجاج عربی بدوی را به ولایت آن جا گماشت و از او خواست که خراج اصفهان را گردآوری کند. اعرابی چون به اصفهان رفت، چند کس را ضامن گرفت و ده ماه به آن ها مهلت داد. چون در موعد مقرر خراج را نپرداختند، آن ها را که ضامن بودند، بازداشت و خراج را مطالبه کرد. آن ها باز اظهار عدم توانایی نمودند. اعرابی سوگند یاد کرد که اگر خراج را نیاورند، آنان را گردن بزند. یکی از آن ها پیش او رفت و اعرابی دستور داد تا گردنش را بزنند و بر آن نوشتند فلان بن فلان بدهی خود را دادی پس فرمان داد تا آن سر را در کیسه ای نهادند و بر آن مهر زد و دومی را نیز چنین کرد. مردم ناچار از هر طریق که بود خراجی را که بر عهده داشتند جمع کردند و ادا نمودند (مروج الذهب، ج 3، ص 180، چاپ قاهره). درباره دوران حکومت حجاج بن یوسف که یکی از دژخیمان رژیم منفور اموی بود و استیلای او بر مردم به منزله تازیانه عقوبت و شکنجه تعبیر می شد داستان های هولناکی نقل کرده اند که مایه نفرت هر انسانی است. مؤلف تجارب السلف می گوید: در زندان او چند هزار کس از قاریان قرآن و فقها و بزرگان محبوس بودند و گفته بود تا به آنان آب آمیخته با نمک و آهک بدهند! (تجارب السلف، ص 75). از رسوایی های بزرگ امویان خشونت و قساوتی بود که درباره زید بن علی و فرزندش یحیی بن زید نشان دادند آنان جنازه زید را از قبر بیرون کشیدند و سرش را جدا کردند آن گاه به دمشق و از آن جا به مکه و مدینه بردند و بدنش را به دار آویختند و سه سال همچنان بر سر دار بود پس از آن بدنش را پایین آوردند و آتش زدند و خاکستر او را در فرات ریختند! (مروج الذهب، ج 3، ص 217 - 219؛ تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 66)

سرانجام، مردم مسلمان از این وضع به تنگ آمدند و قیام ها پشت سر هم شروع شد و بیشتر این قیام های خونین مخصوصاً از داستان طف و وقایع کربلا الهام می گرفت. اموی ها با قساوت و خشونت بی نظیری به سرکوب این قیام ها برخاستند، تا این که سرانجام با قیام ایرانیان و رزمندگان شجاع خراسان به سرکردگی ابو مسلم این شجره خبیثه به مصداق (اجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ) [\(1\)](#) ریشه کن شد و به زباله دانی تاریخ افتاد.

خودکامگان عباسی

نوبت به بنی عباس رسید. آن ها از این فرصت بسیار مناسب سیاسی و اجتماعی به نام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و به عنوان عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و با استفاده از شعار «الرضا لآل محمد» که

ص: 14

مردم مسلمان گمان می کردند که چون آن ها به راستی نسبتی با پیامبر صلی الله علیه و آله دارند، می خواهند آیین و سنت او را زنده کنند و مرهمی بر زخم های جانکاه دوران بنی امیه بگذارند؛ اما بنی عباس به سرعت نقاب ها را کنار زدند و هنگامی که پای خود را محکم دیدند، همان حکومت خود کامه و استبدادی و خفقان بار بنی امیه را تکرار کردند و حتی بسیاری از جنایت های آن ها از بنی امیه نیز پیشی گرفت؟! (2)

ص: 15

1- تاریخ التمدن الاسلامی، ج 1، ص 125.

2- ستمی که بنی عباس کردند هرگز بنی امیه نکردند. یکی از شعرا می گوید: تالله ما فعلت أمیه فیهم *** معشار ما فعلت بنو العباس! به خدا سوگند که بنی امیه یک دهم ستمی را که بنی عباس به «علویان» کردند روا نداشتند شرح میمیه ابوفراس ص 119). به راستی، اشعاری که شعرای آن زمان سروده اند، آینه تمام نمایی است که احساس جانکاه یأس و شکست و سرخوردگی آن نسل انقلاب را نشان می دهد یکی از شعرای آن زمان به نام ابوعطا افلح بن یسار الندی (م 180 ق) که عصر امویان و عباسیان را درک کرده در مقایسه این دو، عصر چنین آرزو می کند: یا لیت جور بنی مروان دام لنا! *** و لیت عدل بنی العباس فی النار! ای کاش ظلم بنی مروان بر ما همچنان ادامه داشت و ای کاش عدل بنی عباس در آتش می سوخت! (المحاسن و المساوی، ص 246؛ المهدیه فی الاسلام، ص 55) گویند: منصور روزی از دوست دوران کودکی اش عبدالرحمان آفریقایی پرسید: «کیف سلطانی من سلطان بنی امیه؟» عبدالرحمان پاسخ داد: «ما رایت فی سلطانهم شیئاً من الجور الا رأیته فی سلطانك»؛ در دوران سلطنت آنان هیچ ستمی نبود که در سلطنت تو ندیده باشم (تاریخ الخلفاء، ص 105).

1- مسعودی درباره زندان ها در دوره بنی عباس می نویسد: از محوطه ای تشکیل می شد که اطراف آن را به جای اتاق دخمه هایی احاطه کرده بود و بر در هر دخمه بوریایی آویخته بود و بعضی از زندانیان بند آهنین داشتند (مروج الذهب، ج 1، ص 290). همچنین یکی از مورخان از زندانی در همین دوره در کوفه سخن می گوید که در آن روز از شب تشخیص داده نمی شد؛ چه این زندان هم از دخمه هایی تشکیل می شد که در زیر زمین واقع شده بود. وقتی یکی از زندانیان از دنیا می رفت او را همان جا کنار زندانیان دیگر رها می کردند تا بپوسد در پایان ساختمان زندان را بر جنازه های متلاشی شده و متعفن و حتی زندانیانی که هنوز جان در بدن داشتند و زنجیرهایی به پا داشتند ویران می کردند! (مختصر تاریخ العرب، ص 184)

بی رحمانه آل علی علیه السلام و اولاد فاطمه زهرا علیها السلام اما شدت گرفت. حیف و میل بیت المال و غارت ذخایر اسلامی به حد اعلی رسید و تشریفات و تجملات دربار آن ها از بنیامیه بیشتر شد. اموال عظیمی که از طریق غنایم جنگی و گسترش اسلام و خراج به بیت المال سرازیر می شد و می بایست در راه نشر فرهنگ اسلامی و عمران سرزمین های پهناور اسلام و رفاه حال مستضعفان هزینه می شد، به طرز بسیار زننده ای صرف هوسرانی های آن ها می گشت. (1) اما خیلی زود مردم مسلمان ماهیت آن ها را شناختند و

ص: 17

1- کافی است که در این باره به کتاب مقاتل الطالبیین مراجعه کنیم و لااقل نامه ای را که خوارزمی به اهل نیشابور نوشته است مورد مطالعه قرار دهیم. به عنوان شاهد به قسمتی از آن نامه اشاره می کنیم: خوارزمی پس از اشاره به بسیاری از طالبیین که به دست امویان و عباسیان کشته شدند و در شمار آنان از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شد، نیز نام می برد می نویسد ... مالیات ها جمع آوری می شد، ولی سپس آن ها را میان دیلمیان ترک ها اهل مغرب و فرغانه تقسیم می کردند. چون یکی از پیشوایان دینی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در می گذشت، کسی جنازه اش را تشییع نمی کرد اما وقتی دلقک یا بازیگر یا قاتلی از خودشان می مرد قضاات بر جنازه اش حضور می یافتند! سپس می افزاید: چگونه ملامت نکنیم قومی را که عموزادگان خود را از گرسنگی می کشتند ولی بر سر زمین های ترک و دیلم طلا- و نقره نثار می کردند از مغربی و فرغانی یاری می طلبیدند، ولی بر مهاجر و انصار ستم روا می داشتند نبطیها و کسانی را که حتی از حرف زدن عاجز بودند به وزارت و فرماندهی می گماردند ولی خاندان ابی طالب را از میراث مادرشان و حقوق مالی جدشان باز می داشتند (مختصر اخبار الخلفاء، ص 26).

نطفه انقلاب های مجدد بر ضد این گروه سالوس و ریاکار مخصوصاً در ایران زمین پرورده شد و بذر قیام های اسلامی و قیام های مردمی در همان سرزمین قهرمان پرور خراسان و زادگاه ابومسلم پرورش یافت.

نوبت به مأمون رسید. او که شامه سیاسی قوی داشت و بسیار زیرک و هوشیار و در عین حال بیرحم و قسی القلب بود، برای این که بر این انقلاب ها پیشی بگیرد فوراً مرکز حکومت را تغییر داد و از بغداد به قلب خراسان منتقل کرد تا از طریق تهدید و تطمیع این مرکز مهم انقلاب را خاموش سازد و از نزدیک ناظر بر اوضاع باشد. (1)

ص: 18

1- می گویند: «مأمون جمعی از مأموران خود را نزد گروهی از خاندان ابی طالب (که در مدینه سکونت داشتند) فرستاد و ایشان را که علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در میانشان بود از مدینه به سوی خود (خراسان) حرکت داد و دستور داد آنان را از راه بصره بیاورند. کسی که متصدی حرکت و انتقال ایشان از مدینه به خراسان بود، شخصی به نام «جلودی» بود. او آنان را بیاورد تا بر مأمون وارد کرد و مأمون ایشان را در خانه ای فرود آورد و حضرت رضا علیه السلام را در خانه جداگانه ای جای داد و بسیار او را گرامی داشت (الارشاد، ص 290).

از سوی دیگر او می دانست تمام چشم ها در آن زمان به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام دوخته شده است و اوست که می تواند رهبر این انقلاب بزرگ باشد لذا پیش از آن که مردم مقدمات کار را فراهم کنند و اطراف امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را بگیرند حضرت را مجبور ساخت که به خراسان بیاید، ظاهراً محترمانه و به عنوان ولایت عهد، اما در باطن ایشان را تحت نظر قرار داد (1) تا از این جهت فکرش راحت باشد او فکر می کرد با این دو برنامه

ص: 19

1- مأمون پیشنهاد خود مبنی بر واگذاری خلافت به آن حضرت را مطرح کرد. امام علیه السلام از پذیرفتن آن به شدت امتناع ورزید. مأمون گفت: پس ولایت عهدی را به شما واگذار می کنم حضرت علیه السلام فرمود: مرا از این کار معذور دار. (فَقَالَ لَهُ أَلْمَأْمُونُ كَلَامًا كَالْتَهْدِيدِ فِيهِ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ عَلَيْهِ وَقَالَ فِي كَلَامِهِ إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَعَلَ الشُّورَى فِي سِتِّهِ أَحَدُهُمْ جَدُّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشَرَطَ فَيَمَنْ خَالَفَ مِنْهُمْ أَنْ يُضَرَّ رَبُّ عُنُقِهِ وَلَا يَدَّ مِنْ قَبُولِكَ مَا أُرِيدُ مِنْكَ فَإِنِّي لَا أَحِدُ مَحِيصًا عَنْهُ) مأمون سخن تهدید آمیزی به زبان آورد و در ضمن سخنانش گفت: عمر بن خطاب خلافت را به طور مشورت میان شش تن قرار داد که یکی از آنان جد تو امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود و شرط کرد درباره آن کس که از این شش تن سرپیچی کند، گردنش را بزنند و شما به ناچار باید آن چه را من خواسته ام، بپذیری من راهی جز این ندارم. (الارشاد، ص 290).

دیگر خطری حکومت او را تهدید نخواهد کرد. البته این ها همه موضوع بحث های مستقل دیگری است که در این مقال جای شرح آن ها نیست.

شرایط خاص فرهنگی جامعه اسلامی در عصر عباسیان

با این که اسلام در عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم از محیط حجاز بیرون نرفت، ولی چون زیربنایی محکم و استوار داشت، بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله به سرعت رو به گسترش نهاد؛ آن چنان که در مدت کوتاهی سراسر دنیای متمدن آن عصر را فرا گرفت و باقی مانده تمدن های پنجگانه عظیم روم، ایران، مصر، یمن، کلد و آشور را که در شمال شرق غرب و جنوب حجاز بودند، در کوره داغ خود فرو برد تا آن چه خرافه و ظلم و انحراف و فساد و استبداد بود، بسوزد و آن چه مثبت و مفید بود، زیر چتر تمدن شکوهمند اسلامی با صبغه الهی و توحیدی بماند.

طبیعت علم دوستی اسلام سبب شد که به موازات پیشرفت های سیاسی و عقیدتی در کشورهای مختلف جهان دانش های آن کشور به محیط جامعه اسلامی راه یابد و کتب علمی دیگران از یونان گرفته تا مصر و از هند تا ایران و روم به زبان تازی که زبان اسلامی بود، ترجمه شود. علمای اسلام که فروغ اندیشه خود را از مشعل قرآن گرفته، بودند دانش های دیگران را مورد نقد و بررسی قرار دادند و ابتکارات و ابداعات جدید و فراوانی بر آن افزودند و

ترجمه آثار علمی دیگران از اواخر زمان امویان - که خود از علم و اسلام بیگانه بودند - شروع شد و در عصر عباسیان، مخصوصاً زمان هارون و مأمون شدت یافت همان گونه که در این زمان وسعت کشورهای اسلامی به بالاترین حد خود در طول تاریخ رسید. (1) البته این حرکت علمی چیزی نبود که به وسیله عباسیان یا امویان پایه گذاری شده باشد بلکه نتیجه مستقیم تعلیمات اسلام در زمینه علم بود که برای آن وطنی قائل نبود و به حکم (أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ) وَ (أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ)، مسلمانان را به دنبال آن می فرستاد، هر چند در دور افتاده ترین نقاط جهان یعنی چین و با پرداختن هرگونه بها در این

ص: 21

1- عصر هارون الرشید که کتاب الف لیلہ ولیلہ تصویر آن را به خاطر می آورد و نیز عصر پسرش مأمون عصری بود که بغداد آخرین درجه ترقی را در آن عصر پیمود و بر تمام بلاد مشرق زمین تفوق داشت. هارون نامش در تمام روی زمین منتشر شده بود و از چین و تاتار و... سفیر به دربار وی می فرستادند حتی شارلانی امپراتور فرانسه که در حقیقت مالک تمام فرنگستان بود و از دریای آتلانتیک تا آلپ وسعت کشور او می شد - ولی حکومتش در واقع مثل حکومت وحشی ها بود - سفرای خود را به دربار خلافت فرستاد و با کمال ادب تقاضا نمود که وسایل آسایش زائران بیت المقدس را فراهم سازد (تمدن اسلام و عرب، ص 209)

در تواریخ آمده است که مأمون شبی ارسطاطالیس حکیم معروف یونانی را در خواب دید و از او مسائلی پرسید و چون از خواب برخاست به فکر ترجمه کتاب های آن حکیم افتاد. پس نامه ای به پادشاه روم نوشت و از وی خواست مجموعه ای از علوم قدیم بلاد روم را برای او بفرستد پادشاه روم پس از گفت و گوی بسیار این درخواست را پذیرفت (1) مأمون جمعی از دانشمندان مانند حجاج بن مطر ابن بطریق و سلمی سرپرست بیت الحکمه (کتابخانه بسیار بزرگ و معروف بغداد) را مأمور انجام این مهم نمود. آنان آن چه را از بلاد روم یافتند و پسندیدند، گردآوری کرده، نزد مأمون فرستادند و مأمون دستور ترجمه آن ها را داد. (2)

ص: 22

1- الفهرست (ابن ندیم) ص 353 فصل «ذكر السبب الذي من اجله كثرت كتب الفلسفة وغيرها من العلوم القديمة في هذه البلاد» (طبع قاهره).

2- ابن ندیم می گوید: این خواب یکی از اسباب نشر کتاب های فلسفه گردید. مأمون از راه مکاتبه که با پادشاه روم داشت، در مقام استفاده برآمد و از او خواست که اجازه بدهد مأمون چند نفری را به روم روانه دارد تا از علوم باستانی که در خزائن آن جا بود، چیزهایی را انتخاب کنند و با خود بیاورند. پادشاه روم در ابتدا روی موافقت نشان نداد ولی بالاخره پذیرفت و جواب مساعد داد. مأمون گروهی از جمله حجاج بن مطر ابن بطریق سلمی متصدی بیت الحکمه و چند نفر دیگر را بدان سوی روانه داشت و آنان نیز چیزهایی را انتخاب کردند و با خود آوردند که به امر مأمون همه آن ها ترجمه گردید. گویند: یوحنا بن ماسویه نیز از جمله آن فرستادگان به روم بود (الفهرست (ابن ندیم)، ص 353)

ابن ابی اصیبعه مؤلف طبقات الاطباء و ابوالفرج مؤلف مختصر الدول و بعضی دیگر نیز این داستان را نقل کرده اند و به نظر می رسد که همه آن ها آن را از الفهرست اقتباس کرده اند. (1)

بدون شک خواب های سیاست بازان کهنه کاری همچون مأمون ساده نیست و جنبه سیاسی دارد آن ها در این خواب ها اموری را می بینند که پایه های کاخ بیدادگری شان را محکم می سازد. به هر حال، این عمل مأمون از نظر تحلیل سیاسی احتمال دارد به سبب امور زیر انجام شده باشد:

1- مأمون برای این که خود را مسلمانی طرفدار علم و دانش نشان دهد دست به این کار زد تا از این طریق امتیاز و وجه های کسب کند؛

2- او می خواست به این وسیله نوعی سرگرمی برای مردم در برابر مشکلات اجتماعی و خفقان سیاسی درست کند؛

3- هدف او جلب افکار اندیشمندان و متفکران جامعه اسلامی

ص: 23

1- همین نکته را جرجی زیدان در کتاب تاریخ التمدن الاسلامی (ج 2، ص 157، طبع بیروت) ذکر کرده است.

به سوی خود و در نتیجه تقویت پایه های حکومت بود؛

4- او می خواست از این طریق دکانی در برابر مکتب علمی اهل بیت صلی الله علیه و آله پیامبر که در میدان علم و فضیلت در اوج شهرت بودند، باز کند (1) و بدین وسیله از مشتریان آن مکتب و فروغ آن بکاهد؛

5- او می خواست ثابت کند که دستگاه خلافت بنی عباس شایستگی حکومت بر کشورهای همچون ایران روم و مصر را دارد.

ص: 24

1- آری آن چه خلفا را رنج می داد موضوع اهل بیت علیهم السلام بود که می دیدند مردم علاقه مخصوص به این خانواده دارند و رفته رفته نفوذ معنوی آنان بیشتر می گردد. البته عامل اساسی در این نفوذ هم جنبه علمی اهل بیت علیهم السلام بود که مردم را از دورترین ممالک اسلامی به سوی آن ها می کشانید و مطالب پوچ متکلمان نیز در مقابل علوم اهل بیت علیهم السلام ارزشی نداشت بزرگ ترین دانشمندان عصر در مقابل عظمت علمی امامان علیهم السلام خود را می باختند و در بحث های علمی شکست می خوردند. حتی بزرگ ترین دانشمند عصر، ابن ابی العوجا گفت: در روی زمین اگر علمی در صورت انسان باشد، آن جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) است. (بنگرید به: الاحتجاج، ج 2، ص 377) مأمون جلسات زیادی تشکیل داد و دانشمندان را جمع کرد تا بلکه بتواند امام رضا علیه السلام را در مقابل آن ها عاجز کند، لکن همیشه نتیجه معکوس بود و امام علیه السلام غالب می شد. (عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 231).

البته منافاتی در میان این احتمالات پنجگانه نیست و ممکن است همه آن‌ها مورد توجه مأمون بوده است، ولی علت هر چه باشد در این مسئله شک نیست که او در ترجمه کتاب‌های یونانی بسیار کوشش نمود و پول زیادی در این راه صرف کرد، به طوری که می‌گویند گاه در مقابل وزن کتاب‌ها طلا می‌داد. او به قدری به ترجمه کتاب‌ها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می‌شد، علامتی می‌گذاشت و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می‌کرد. ⁽¹⁾ مأمون با حکما خلوت و از معاشرت آن‌ها اظهار خشنودی می‌کرد.

ص: 25

1- ر.ک: تاریخ التمدن الاسلامی، ج 2، ص 157 نهضت عظیم علمی در اوایل حکومت عباسیان و شوق و شور بزرگی که در مسلمانان برای تحصیل کتب یونانی و ترجمه آن‌ها پیدا شد از آن چه ویتینگون (به نقل براون از او) بیان می‌کند پیداست. وی می‌گوید: فعالیت عجیب علمی مسلمین کمتر از فتوحات حیرت‌انگیز آن‌ها نبود؛ از جمله این که قیصر روم (بیزانس) متعجب شد وقتی که دید از جمله شروط صلحی که وحشیان غالب (مقصود مسلمانان است!) به رومیان تحمیل کردند، حق جمع‌آوری و خرید نسخه‌های کتب یونانی بود و نیز تعجب کرد از این که یک نسخه مصور کتاب دیسکوریدس (مفردات ادویه) بهترین هدیه‌ای بود که او به یک امیر مسلمان دوست اهدا کرد (سیدحسن تقوی زاده «تاریخ علوم در اسلام» مقالات و بررسی‌ها، دفتر پنجم و ششم، بهار و تابستان 1350، ص 230 و 231)

به این ترتیب نشر دانش های دیگران در کنار دانش های اسلامی مسئله مطلوب روز شد حتی اشراف و اعیان دولت که معمولاً شامه تیز و حساسی در این گونه امور دارند خط مأمون را تعقیب کردند و ارباب علم و فلسفه و منطق را گرامی داشتند و در نتیجه مترجمان بسیاری از عراق شام و ایران به بغداد آمدند که مورخ معروف مسیحی جرجی زیدان به بخشی از این مطالب اشاره کرده است. (1)

اما آن چه مایه نگرانی بود این بود که در بین این مترجمان افرادی از پیروان متعصب و سرسخت مذاهب دیگر مانند زردشتیان صابئان نسطوریان رومیان و برهمن های هند بودند که آثار علمی بیگانه را از زبان های یونانی، فارسی، سریانی، هندی، لاتین و غیره به عربی ترجمه می کردند به یقین، همه آن ها در کار خود حسن نیت نداشتند و گروهی از آنان سعی می کردند که آب را گل آلود کرده ماهی بگیرند و از این بازار داغ انتقال علوم بیگانه به محیط اسلام، برای نشر عقاید فاسد و مسموم خود فرصتی به دست آورند. درست به همین علت عقاید خرافی و افکار انحرافی و غیر اسلامی در لایه لای این کتب به ظاهر علمی به محیط اسلام راه یافت و به سرعت در افکار گروهی از جوانان و افراد ساده دل و

ص: 26

1- جرجی زیدان بخشی از کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده است (تاریخ التمدن الاسلامی، ج 2، ص 156-187)

بی‌تردید در آن زمان یک هیئت نیرومند علمی که از تقوا و دلسوزی برخوردار باشد در دربار عباسیان وجود نداشت که آثار علمی بیگانگان را مورد نقد و بررسی دقیق قرار دهد و آن‌ها را با فیلتر جهان‌بینی صاف اسلامی تصفیه کند دردها و ناخالصی‌ها را بگیرد و مطالب صحیح و پیراسته را در اختیار جامعه اسلامی بگذارد.

مهم این جاست که این شرایط خاص فکری و فرهنگی وظیفه‌سنگینی را بر دوش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گذاشت، و آن امام

ص: 27

1- دکتر طه حسین، اندیشمند نابینای مصری درباره تأثیر ناروایی که آشنایی مسلمانان با فرهنگ‌های بیگانه به خصوص فرهنگ یونانی گذاشت می‌نویسد: سپس چیزی نگذشت که با فرهنگ‌های بیگان به خصوص فرهنگ یونانی و از همه بیشتر با فلسفه یونانی آشنا شدند این‌ها همه روی مسلمانان اثر گذاشت و آن‌را وسیله دفاع از دین خو قرار دادند آن‌گاه قدمی فراتر نهادند و عقل قاصر بشری را بر هر چیزی حاکم شمردند و گمان کردند تنها عقل سرچشمه معرفت است و تدریجاً خود را بی‌نیاز از سرچشمه وحی دانستند. این ایمان افراطی به عقل آنان را فریفته ساخت و به افراط و دوری از حق گرفتار آمدند همین اشتباه بود که درهای اختلاف را به روی آنان گشود و هر جمعیتی به استدلال‌ات واهی تمسک جستند و شماره فرقه‌های آنان را از هفتاد گذراند. (آیین اسلام، ص 266)

بزرگوار که در آن عصر می زیست به خوبی از این وضع خطرناک آگاه بود لذا دامن همت به کمر زد و انقلاب فکری عمیقی ایجاد فرمود، و در برابر این امواج سهمگین و تندبادهای خطرناک، اصالت جامعه اسلامی را حفظ کرد و سرانجام این کشتی را با لنگر وجود خویش از سقوط در گرداب خطرناک انحراف و التقاط رهایی بخشید. (1)

اهمیت این مسئله آن گاه روشن تر می شود که بدانیم وسعت کشورهای اسلامی در عصر هارون و مأمون به آخرین حد خود رسید، به طوری که بعضی از مورخان معروف تصریح کرده اند در هیچ عصر و زمانی چنان حکومت گسترده ای در جهان وجود نداشت (تنها وسعت کشور اسکندر کبیر را با آن قابل مقایسه می دانند). در آن دوره، کشورهای زیر همه در قلمرو اسلام قرار گرفتند: ایران، افغانستان، سند، ترکستان، قفقاز، ترکیه، عراق، سوریه، فلسطین، عربستان، سودان، الجزائر، تونس، مراکش و

ص: 28

1- به خصوص که چون کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آن ها به زبان عربی ترجمه شده بود، مردم به تعلیم علوم عقلی و استدلالی روی آورده بودند و علاوه بر آن مأمون خلیفه عباسی (195 - 218 ق) به عقیده بعضی معتزلی مذهب بود و به استدلال عقلی در مذاهب علاقه نشان می داد و در نتیجه، بحث های عقلی و استدلالی در آن ایام رواج کامل و بازار گرمی داشت.

اسپانیا (اندلس) به این ترتیب مساحت کشورهای اسلامی در عصر عباسیان، بدون محاسبه اسپانیا برابر با مساحت تمام قاره اروپا بود یا بیشتر. (1)

طبیعی است که فرهنگ تمام این کشورها به مرکز اسلام نفوذ می کرد و می خواست با فرهنگ اسلام آمیخته شود در حالی که غث و سمین و سره و ناسره در هم آمیخته بود.

انگیزه اصلی مأمون برای تشکیل جلسات مناظره

می دانیم مأمون پس از تحمیل مقام ولایت عهدی به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، به خاطر حفظ موقعیت خویش و ثبات مقام خلافت که خود داستان مشروح و مفصلی دارد، امام علیه السلام را از مدینه به طوس دعوت کرد و هنگام ورود امام علیه السلام به خراسان جلسات

ص: 29

1- گوستاولوبون می گوید: اسلام در عصر هارون و پسرش مأمون به اوج گسترش خود رسیده بود چه کشور آن ها در آسیا تا سرحد چین گسترش یافته و در آفریقا هم بربرها در برابر حملات عرب تا حبشه، و یونانیان تا بسفور متواری شده و از سمت مغرب دامنه آن تا اقیانوس اطلس وسعت پیدا کرده بود و در طول دو قرن این قبایل و طوایف پردل که تعلیمات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تمام آنان را ملت واحدی قرار داده بود، از حیث وسعت خاک در ردیف بزرگ ترین کشورهای جهان قرار گرفتند و این حکومت وسیع نه فقط از نظر نیرو و قدرت، بلکه در تمدن نیز بر تمام دنیا تفوق داشت (تمدن اسلام و عرب، ص 215-216).

گسترده بحث و مناظره تشکیل داد و اکابر علمای زمان اعم از مسلمان و غیر مسلمان را به این جلسات دعوت نمود.

بی شک پوشش ظاهری این دعوت اثبات و تبیین مقام والای امام علیه السلام در رشته های مختلف علوم و مکتب اسلام بود اما در این که زیر این پوشش ظاهری چه صورتی پنهان بود در میان محققان گفت و گو است:

1- گروهی که با بدبینی این مسائل را می نگرند و حق دارند که بدبین باشند چرا که اصل در تفسیر نگرش ها و رفتار سیاسی جباران بر بدبینی است - می گویند: مأمون هدفی جز این نداشت که به پندار خویش مقام امام علیه السلام را در انظار مردم، مخصوصاً ایرانیان که سخت به اهل بیت عصمت علیه السلام علاقه داشتند و عشق می ورزیدند پایین بیاورد، به گمان این که امام تنها به مسائل ساده ای از قرآن و حدیث آشناست و از فنون علم و استدلال بی بهر است.

اینان برای اثبات این مدعا به گفتار خود مأمون که در متون اسلامی آمده است استدلال می کنند. چنان که در روایتی از نوفلی یار نزدیک امام علیه السلام می خوانیم.

سلیمان مروزی، عالم معروف علم کلام در خطه خراسان نزد مأمون آمد. مأمون او را گرامی داشت و انعام فراوان داد. سپس به او گفت: پسر عمویم علی بن موسی از حجاز نزد من آمده و او علم کلام (عقاید) و دانشمندان این علم را دوست دارد. اگر مایلی روز

ترویه (1) نزد ما بیا و با او به بحث و مناظره بنشین.

سلیمان که به علم و دانش خود مغرور بود، گفت: ای امیرمؤمنان من دوست ندارم از شخصی مثل او در مجلس تو در حضور جماعتی از بنی هاشم سؤال کنم؛ مبادا از عهده برنیاید و مقامش پایین آید من نمی توانم سخن را با امثال او زیاد تعقیب کنم!

مأمون گفت: هدف من اتفاقاً چیزی جز این نیست که راه را بر او ببندی، چرا که می دانم تو در علم و مناظره توانا هستی!

سلیمان گفت: اکنون که چنین است مانعی ندارد در مجلسی از من و او دعوت کن و در این صورت سرزنجی بر من نخواهد بود. (2)

چنان که بعداً خواهیم دید امام علیه السلام در آن مجلس، سخت سلیمان را در تنگنا قرار داد و تمام راه های جواب را بر او بست و ضعف و ناتوانی او را آشکار ساخت.

شاهد دیگر حدیثی از خود امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است در هنگامی که مأمون مجالس بحث و مناظره تشکیل می داد و شخصاً در مقابل مخالفان اهل بیت علیهم السلام به بحث می نشست و امامت

ص: 31

1- روز هشتم ماه ذی الحجه انتخاب این روز شاید برای اجتماع گروه بیشتری از علما بوده است.

2- عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 179؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 177.

امیر مؤمنان علی علیه السلام و برتری او را بر تمام صحابه روشن می ساخت تا به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تقرب جوید، اما امام علیه السلام به برخی از یارانش که مورد وثوق بودند، چنین فرمود:

(لَا تَغْتَرُّوا بِقَوْلِهِ فَمَا وَاللَّهِ لَا يَقْتُلُنِي غَيْرُهُ وَلَكِنَّهُ لَا بُدَّ لِي مِنَ الصَّبْرِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ!)

فرب سخنان او را نخورید؛ به خدا سوگند هیچ کس جز او مرا به قتل نمی رساند ولی چاره ای جز صبر ندارم تا دوران زندگی ام به سر آید.

(1)

البته مأمون حق داشت که این گونه با کمال صراحت از مکتب امیر مؤمنان علی علیه السلام دفاع کند؛ زیرا از یک سو شعار حکومت عباسیان شعار «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» بود و به برکت آن توانستند روی کار آیند و از سوی دیگر، ستون فقرات لشکر و رجال حکومتش را ایرانیان تشکیل می دادند که عاشق مکتب اهل بیت علیهم السلام بودند و برای حفظ آن ها راهی جز این نداشت.

به هر حال، تعبیرات امام علیه السلام در حدیث فوق به خوبی نشان می دهد که مأمون در تشکیل جلسات مناظره صداقتی نداشت چنان که اباصلت پیشکار امام علیه السلام در این باره می گوید:

«.... چون امام در میان مردم به علت فضایل و کمالات معنوی خود محبوبیت روزافزون می یافت، مأمون بر آن شد که علمای کلام را

ص: 32

از هر نقطه کشور فراخواند تا در مباحثه امام علیه السلام را به عجز اندازند و بدین وسیله مقامش از نظر دانشمندان پایین بیاید و عامه مردم نیز پی به کمبودهایش ببرند ولی امام علیه السلام دشمنان خود - اعم از یهودی مسیحی، زردشتی، برهمن، منکر خدا و دهری - همه را در بحث محکوم نمود». (1)

جالب توجه آن که دربار مأمون پیوسته محل برگزاری این گونه مباحثات بود، ولی پس از شهادت امام علیه السلام دیگر اثری از آن مجالس علمی و بحث های کلامی دیده نشد و این مسئله اهداف مأمون را روشن تر می سازد خود امام علیه السلام هم که از قصد مأمون آگاهی داشت، می فرمود:

«هنگامی که من با اهل تورات به توراتشان با اهل انجیل به انجیلشان با اهل زبور به زبورشان با ستاره پرستان به شیوه عبرانیان با موبدان به شیوه پارسیشان با رومیان به سبک خودشان، و با اهل بحث و گفت و گو به زبان خودشان استدلال کنم و همه را به تصدیق خود وادار سازم، مأمون خود خواهد فهمید که راه خطا را برگزیده است و یقیناً پشیمان خواهد شد» (2).

به این ترتیب، نظر بدبینان در این زمینه کاملاً تقویت می شود.

ص: 33

1- عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 239؛ مثیر الاحزان، ص 263؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 290؛ مسند الامام الرضا، ج 1، ص 128.

2- عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 156؛ مسند الامام الرضا، ج 2، ص 75؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 175.

2- اگر از این انگیزه صرف نظر کنیم، انگیزه دیگری که در این جا جلب توجه می کند، این است که او می خواست مقام والای امام هشتم علیه السلام را تنها در بعد علمی منحصر کند و تدریجاً او را از مسائل سیاسی کنار بزند و چنین نشان دهد که حضرت مرد عالمی است، ولی کاری با مسائل سیاسی ندارد و به این ترتیب شعار تفکیک دین از سیاست را عملی کند!

3- انگیزه دیگری که در این جا به نظر می رسد این است که همیشه سیاست مداران شیاد و کهنه کار اصرار دارند در مقطع های مختلف سرگرمی هایی برای توده مردم درست کنند تا افکار عمومی را به این وسیله از مسائل اصلی جامعه و ضعف های حکومت خود منحرف سازند. مأمون مایل بود که مناظره امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام با علمای بزرگ عصر خود نقل محافل و مجالس باشد و همه علاقه مندان و عاشقان مکتب اهل بیت علیهم السلام در جلسات خود به این مسائل بپردازند و از پیروزی های امام علیه السلام در این مباحث سخن بگویند و مأمون کارهای سیاسی خود را با خیال راحت دنبال کند و این مباحث پوششی بر نقاط ضعف حکومتش باشد.

4- چهارمین انگیزه ای که در این جا به نظر می رسد، این است که مأمون خود آدم بی فضلی نبود و تمایل داشت به عنوان یک زمامدار عالم در جامعه اسلامی معرفی گردد و همگان عشق او را به علم و دانش، آن هم در محیط ایران خصوصاً و در جهان اسلام عموماً،

باور کنند و این امتیازی برای حکومت او باشد و از این طریق، گروهی را به خود متوجه سازد.

از آن جا که این جلسات بحث و مناظره به هر حال قطعاً جنبه سیاسی داشت و مسائل سیاسی معمولاً تک علتی نیستند، می توانیم بگوییم که مأمون همه این انگیزه های چهارگانه را داشته است.

در هر صورت با این انگیزه ها جلسات بحث و مناظره گسترده ای از سوی مأمون تشکیل شد ولی چنان که خواهیم دید، مأمون از این جلسات ناکام بیرون آمد و نه تنها به هدفش نرسید، بلکه نتیجه معکوس گرفت.

اکنون با در نظر گرفتن این مقدمات، به سراغ قسمت هایی از این جلسات بحث و مناظره می رویم هر چند با کمال تأسف، در متون تاریخ و حدیث گاهی جزئیات بحث هایی که رد و بدل شده، اصلاً ذکر نگردیده و بسیار خلاصه شده است. ای کاش امروز همه آن جزئیات در اختیار ما بود تا بتوانیم به عمق سخنان امام علیه السلام پی ببریم و از زلال کوثر علمش بنوشیم و سیراب شویم. این گونه کوتاهی ها و سهل انگاری ها در کار راویان حدیث و ناقلان تاریخ کم نیست که تنها تأسفش امروز برای ما باقی مانده است، هر چند خوشبختانه قسمت هایی را به صورت مشروح نقل کرده اند که می تواند مشت نمونه خروار باشد.

ص: 35

گرچه مناظرات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فراوان است، ولی از میان آن ها مناظرات هفتگانه زیر برجستگی خاصی دارد. شرح هر یک از آن ها را طبق آن چه عالم بزرگوار مرحوم شیخ صدوق در کتاب عیون أخبار الرضا آورده و مرحوم علامه مجلسی نیز در جلد 49 بحار الأنوار از کتاب عیون نقل کرده و در کتاب مسند الامام الرضا، جلد 2، نیز آمده است در جای خود می آوریم. اینک فهرست مناظرات هفتگانه:

1- مناظره با جاثلیق؛ (1)

ص: 36

1- جاثلیق (به کسر ثاء و لام) لفظی یونانی است به معنای رئیس اسقف ها و پیشوای عیسوی و لقبی است که به علمای بزرگ نصارا داده می شد و نام شخص خاصی نیست (المنجد) و شاید معرّب کاتولیک باشد.

2- مناظره با رأس الجالوت؛ (1)

3- مناظره با هریر اکبر؛ (2)

4- مناظره با عمران صابی؛ (3)

این چهار مناظره در یک مجلس و با حضور مامون و جمعی از دانشمندان و رجال خراسان صورت گرفت؛

5- مناظره با سلیمان مروزی (4) که مستقلاً در یک مجلس با حضور مأمون و اطرافیانش صورت گرفت؛

ص: 37

1- رأس الجالوت لقب دانشمندان و بزرگان ملت یهود است (این نیز اسم خاص نیست).

2- هریر اکبر یا هریرد اکبر لقبی است که مخصوص بزرگ زردشتیان بود به معنای پیشوای بزرگ مذهبی و قاضی زردشتی و خادم آتشکده

3- عمران صابی چنان که از نامش پیداست از مذهب صابئین دفاع کرد (صابئین گروهی هستند که خود را پیرو یحیی علیه السلام می

دانند، ولی به دو گروه موحد و مشرک تقسیم می شوند. گروهی به ستاره پرستی رو آورده اند و لذا گاه آن ها را ستاره پرستان می نامند مرکز

آن ها سابقاً شهر حران در عراق بود و سپس به مناطق دیگری از عراق و خوزستان روی آوردند. آن ها طبق عقاید خود بیشتر در کنار

نهرهای بزرگ زندگی می کنند و هم اکنون گروهی از آنان در اهواز و بعضی مناطق دیگر به سر می برند).

4- سلیمان مروزی معروف ترین عالم کلام در خطه خراسان در عصر مأمون بود و مأمون برای او احترام زیادی قائل می شد.

هر یک از این مناظرات دارای محتوای عمیق و جالبی است که حتی امروز هم با گذشت حدود 1200 سال از آن تاریخ، راه گشا و روشنگر و بسیار آموزنده و پربار است، هم از نظر محتوا و هم از نظر فن مناظره و طرز ورود و خروج در بحث ها.

نخست به سراغ مناظرات چهارگانه ای که در یک جلسه از جلسات گسترده مأمون واقع شده می رویم. در عیون أخبار الرضا در این باره چنین می خوانیم:

هنگامی که علی بن موسی الرضا علیه السلام بر مأمون وارد شد، مأمون را فضل بن سهل وزیر مخصوصش (2) دستور داد که پیروان مکاتب

ص: 38

1- علی بن محمد بن جهم، ناصبی و دشمن اهل بیت بوده است. مرحوم صدوق روایتی از علی بن محمد جهم نقل کرده که از آن استفاده می شود که وی نسبت به حضرت رضا علیه السلام محبت داشته است اما صدوق در ذیل همین حدیث آورده است: «هذا الْحَدِيثُ غَرِيبٌ مِنْ طَرِيقِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ مَعَ نَصْبِهِ وَبُغْضِهِ وَعَدَاوَتِهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 195 - 204). صاحب جامع الرواة نیز همین مطلب را در شرح حال او آورده است (جامع الرواة، ج 1، ص 596 - 597)

2- فضل بن سهل (154 - 202 ق) وزیر معروف مأمون که در کودکی به دربار خلافت راه یافت و در سال 190 ق به دست مأمون از دین مجوس برگشت و مسلمان شد. وی به ذوالریاستین شهرت داشت. او مرد سیاست و جنگ بود و سرانجام در سال 202 ق در حمام سرخس به قتل رسید (وفیات الاعیان، ج 1، ص 413). بعضی از مورخان را عقیده بر این است که او مأمون را وادار کرد تا علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولی عهد خود نماید، به این معنا که ولی عهدی امام رضا علیه السلام زیر فشار سیاسی و اجتماعی ایرانیان به وسیله فضل بن سهل به مأمون تحمیل شد (تاریخ بیهقی ص 141)، ولی قرائن موجود غیر این را می گوید.

مختلف مانند جاثلیق (عالم بزرگ مسیحی)، رأس الجالوت (پیشوای بزرگ یهودیان)، رؤسای «صابئین»، «هریز اکبر» (پیشوای بزرگ زردشتیان) و «نسطاس رومی» (عالم بزرگ نصرانی) و همچنین علمای دیگر علم کلام را دعوت کند تا هم آن ها سخنان آن حضرت را بشنوند و هم آن حضرت سخنان آن ها را.

فضل بن سهل آن ها را دعوت کرد. هنگامی که همگی جمع شدند، نزد مأمون آمد و گفت: همه حاضرند.

مأمون گفت: همه آن ها داخل شوند.

پس از ورود، به همه خوش آمد و تهنیت گفت و سپس افزود: من شما را برای کار خیری دعوت کرده ام و دوست دارم با پسر عمویم که اهل مدینه است و تازه بر من وارد شده، مناظره کنید. فردا همگی نزد من آیید و احدی از شما غیبت نکند.

همه گفتند: به چشم، همه سر بر فرمانیم و فردا صبح همگی نزد

ص: 39

تو خواهیم آمد (شاید هدف مأمون از اعلام قبلی این بود که آن ها را برای مناظره آماده سازد تا راه را برای غلبه آن ها بگشاید؛ مبادا در این امر غافلگیر شوند و روحیه خود را از دست بدهند).

حسن بن سهل نوفلی (1) می گوید: ما در محضر امام علی بن موسی علیه السلام مشغول صحبت بودیم که ناگاه یاسر خادم که عهده دار کارهای حضرت بود، وارد شد و گفت: مأمون به شما سلام می رساند و می گوید برادرت به قربانت باد! اصحاب مکاتب مختلف و ارباب ادیان و علمای علم کلام از تمام فرق و مذاهب گرد آمده اند. اگر دوست دارید قبول زحمت فرموده، فردا به مجلس ما آیید و سخنان آن ها را بشنوید و اگر دوست ندارید، اصرار نمی کنیم و نیز اگر مایل باشید ما به خدمت شما می آییم و این برای ما آسان است!

امام علیه السلام در یک گفتار کوتاه و پرمعنا فرمود:

(أَبْلَغُ السَّلَامِ وَقُلُّ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتَ وَأَنَا سَائِرُ إِلَيْكَ بُكْرَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ)؛ سلام مرا به او برسان و بگو می دانم چه می خواهی؟ من ان شاء الله صبح نزد شما خواهیم آمد. (2)

ص: 40

1- با این که علمای رجال حسن بن سهل نوفلی را صریحاً توثیق نکرده اند گفته اند او را کتابی است خوب و کثیر الفائدة (جامع الرواة، ج 1، ص 226).

2- عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 155.

نوفلی که از یاران حضرت بود می گوید: وقتی یاسر خادم از مجلس بیرون رفت امام علیه السلام نگاهی به من کرد و فرمود: تو اهل عراق هستی و مردم عراق ظریف و باهوشاند. در این باره چه می اندیشی؟ مأمون چه نقشه ای در سر دارد که اهل شرک و علمای مذاهب را گردآورده است؟

نوفلی می گوید: عرض کردم او می خواهد شما را محک بزند و بداند پایه علمی شما تا چه حد است ولی کار خود را بر پایه سستی بنا نهاده به خدا سوگند طرح بدی ریخته و بنای بدی نهاده است!

امام علیه السلام فرمود چه بنایی ساخته و چه نقشه ای کشیده است؟ نوفلی که هنوز به مقام شامخ علمی امامان معرفت کامل نداشت و از توطئه مأمون وحشت کرده بود، عرض کرد: علمای علم کلام اهل بدعت اند و مخالف دانشمندان اسلام اند، چرا که عالم واقعیت ها را انکار نمی کند اما این ها اهل انکار و سفسطه اند. اگر دلیل بیاوری که خدا یکی است می گویند: این دلیل را قبول نداریم. اگر بگویی محمد رسول الله است، می گویند رسالتش را اثبات کن. خلاصه (آن ها افرادی خطرناک اند و) در برابر انسان دست به مغالطه می زنند و آن قدر سفسطه می کنند تا انسان از حرف خودش دست بردارد فدایت شوم از این ها بر حذر باش!

امام علیه السلام تبسمی فرمود و گفت ای نوفلی تو می ترسی دلایل مرا باطل کنند و راه را بر من ببندند؟!

نوفلی که از گفته خود پشیمان شده بود گفت: نه به خدا سوگند، من هرگز بر تو نمی ترسم. امیدوارم که خداوند تو را بر همه آن ها پیروز کند.

امام فرمود: ای نوفلی، دوست داری بدانی کی مأمون از کار خود پشیمان می شود؟

گفتم: آری.

فرمود: هنگامی که استدلالات مرا در برابر اهل تورات به توراتشان بشنود و در برابر اهل انجیل به انجیلشان و در مقابل اهل زبور به زبورشان، و در مقابل صابئین به زبان عبریشان و در برابر هیریدان به زبان فارسیشان و در برابر اهل روم به زبان رومی، و در برابر پیروان مکتب های مختلف به لغاتشان. آری، هنگامی که دلیل هر گروهی را جداگانه ابطال کردم به طوری که مذهب خود را رها کنند و قول مرا بپذیرند آن گاه مأمون خواهد دانست مقامی را که او در صدد آن است مستحق نیست. آن وقت پشیمان خواهد شد و هیچ پناه و قوه ای جز به خداوند متعال عظیم نیست.

هنگامی که صبح شد، فضل بن سهل خدمت امام آمد و عرض کرد: فدایت شوم پسر عمویتان (مأمون) در انتظار شماست و جمعیت نزد او حاضر شده اند نظرتان در این باره چیست؟

فرمود: تو جلوتر برو، من هم ان شاء الله خواهم آمد. سپس وضو

ص: 42

گرفت و شربت سویقی (1) نوشید و به ما هم داد و نوشیدیم. آن گاه همراه حضرت بیرون آمدیم تا بر مأمون وارد شدیم.

ابر مجلس پر از افراد معروف و سرشناس بود و محمد بن جعفر (2) با جماعتی از بنی هاشم و آل ابوطالب و نیز جمعی از فرماندهان لشکر حضور داشتند. هنگامی که امام علیه السلام وارد مجلس شد، مأمون برخاست و محمد بن جعفر و تمام بنی هاشم نیز برخاستند. امام علیه السلام همراه مأمون نشست، اما آن ها به احترام امام علیه السلام همچنان ایستاده بودند تا دستور جلوس به آن ها داده شد و همگی نشستند. مدتی مأمون به گرمی با امام علیه السلام سخن گفت. سپس رو به جاثلیق کرد و گفت:

ای جاثلیق، این پسر عموی من علی بن موسی بن جعفر علیه السلام است و از فرزندان فاطمه علیها السلام دختر پیامبر ماست و فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است. من دوست دارم با او سخن بگویم و مناظره کنی اما طریق عدالت را در بحث رها مکن.

جاثلیق گفت: ای امیرمؤمنان، من چگونه بحث و گفت و گو کنم، در حالی که (با او قدر مشترکی ندارم و) او به کتابی استدلال می کند که من منکر آنم و به پیامبری تمسک می جوید که من به او ایمان نیاورده ام؟!

ص: 43

1- سویق: شربت مخصوصی بوده که با آرد درست می کردند.

2- فرزند امام صاق علیه السلام و عموی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

مناظره اول: مناظره با جاثلیق (دانشمند بزرگ مسیحی)

در این جا امام علیه السلام شروع به سخن کرد و فرمود: ای نصرانی! اگر با انجیل خودت که به آن اعتقاد داری، برای تو استدلال کنم، به حقانیت اسلام اقرار خواهی کرد؟

جاثلیق گفت: آیا می توانم گفتار انجیل را انکار کنم؟! آری، به خدا سوگند، اقرار خواهم کرد، هر چند به ضرر من باشد.

امام علیه السلام فرمود: هر چه می خواهی، پیرس و جوابش را بشنو.

جاثلیق: درباره نبوت عیسی و کتابش چه می گویی؟ آیا چیزی از این دورا انکار می کنی؟

امام علیه السلام: من به نبوت عیسی و کتابش و آن چه به امتش بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده اند، اعتراف می کنم، و به نبوت عیسی که اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و کتابش نکرده و امتش را به آن بشارت نداده است، کافرم!

ص: 44

جاثلیق: آیا به هنگام قضاوت از دو شاهد عادل استفاده نمی کنی؟

امام علیه السلام: چرا.

جاثلیق: پس دو شاهد از غیر اهل مذهب خود بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم اقامه کن، از کسانی که نصارا آن ها را انکار نمی کنند، و از ما نیز بخواه که دو شاهد بر این معنا از غیر اهل مذهب خود بیاوریم.

امام علیه السلام هم اکنون انصاف را رعایت کردی ای نصرانی. آیا کسی را که عادل بود و نزد مسیح عیسی بن مریم بر همه مقدم بود می پذیری؟

جاثلیق: این مرد عادل کیست؟ نامش را ببر.

امام علیه السلام: درباره یوحنا دیلمی چه می گویی؟

جاثلیق: به به! محبوب ترین فرد نزد مسیح را بیان کردی.

امام علیه السلام به تو سوگند می دهم، آیا انجیل این سخن را بیان می کند که یوحنا گفت: حضرت مسیح مرا از دین محمد عربی با خبر ساخت و به من بشارت داد که بعد از او چنین پیامبری خواهد آمد و من نیز به حواریون بشارت دادم و آن ها به او ایمان آوردند؟

جاثلیق گفت: آری، این سخن را یوحنا از مسیح نقل کرده و اجمالاً به نبوت مردی بشارت داده و نیز به اهل بیت و وصیش بشارت داده است، اما نگفته است این در چه زمانی واقع می شود و این گروه را برای ما نام نبرده تا آن ها را بشناسیم.

امام علیه السلام: اگر ما کسی را بیاوریم که انجیل را بخواند و نام محمد صلی الله علیه وسلم و اهل بیتش و امتش را تلاوت کند، آیا به او ایمان می آوری؟

جاثلیق: بسیار خوب است.

امام علیه السلام به نسطاس رومی فرمود: آیا سفر سوم انجیل را در حفظ داری؟

نسطاس گفت: خیلی خوب از حفظ دارم.

سپس امام به رأس الجالوت (بزرگ یهودیان) رو کرد و فرمود: آیا تو هم انجیل را می خوانی؟

گفت: آری، به جان خودم سوگند.

فرمود: آیات سفر سوم را بگیر اگر در آن ذکری از محمد و اهل بیتش بود، به نفع من شهادت ده و اگر نبود، شهادت نده. سپس امام علیه السلام سفر سوم را قرائت کرد تا به نام پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید. پس متوقف شد و به جاثلیق رو کرد و فرمود: ای نصرانی، تو را به حق مسیح و مادرش، آیا می دانی که من از انجیل آگاهی دارم؟

جاثلیق: آری.

سپس امام علیه السلام نام پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت و امتش را در انجیل برای او تلاوت فرمود و افزود: ای نصرانی، چه می گویی؟ این سخن عیسی بن مریم است. اگر آن چه را انجیل در این زمینه می گوید، انکار کنی، موسی و عیسی هر دو را تکذیب کرده ای و کافر شده ای.

جاثلیق: من آن چه را در انجیل برایم روشن شده است، انکار

نمی‌کنم و به آن اعتراف دارم.

امام علیه السلام: همگی شاهد باشید که او اقرار کرد. سپس فرمود: ای جاثلیق، هر سؤالی می‌خواهی، بپرس.

جاثلیق: از حواریون عیسی بن مریم خبر ده، آن‌ها چند نفر بودند و نیز از علمای انجیل، آن‌ها چند نفر بودند؟

امام علیه السلام: از شخص آگاهی سؤال کردی. سپس فرمود: حواریون: دوازده نفر بودند و اعلم و افضل آن‌ها «لوقا» بود. اما علمای بزرگ نصارا سه نفر بودند یوحنا اکبر در سرزمین باخ، یوحنا دیگری در قرقیسا و یوحنا دیلمی در رجاز که نام پیامبر و اهل بیت امتش نزد او بود و او بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل این بشارت را داد.

سپس فرمود: ای نصرانی، به خدا سوگند، ما به آن عیسی که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشت ایمان داریم ولی تنها ایرادی که به پیامبر شما عیسی داریم، این است که او کم روزه می‌گرفت و کم نماز می‌خواند!

جاثلیق گفت: به خدا سوگند علم خود را باطل کردی و پایه کار خویش را ضعیف نمودی و من گمان می‌کردم تو اعلم مسلمانان هستی!

امام علیه السلام: مگر چه شده؟

جاثلیق: به خاطر این که می‌گویی عیسی در عبادت ضعیف بود و کم روزه می‌گرفت و کم نماز می‌خواند، در حالی که عیسی حتی

یک روز را بدون روزه سپری نکرد و هیچ شیی را (به طور کامل) نخوابید و همیشه روزها روزه بود و شب ها شب زنده دار.

امام علیه السلام: بگو ببینم برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟

جاثلیق نتوانست پاسخی بدهد و ساکت و شرمنده شد (زیرا اگر به عبودیت عیسی اعتراف می کرد با ادعای الوهیت او سازگار نبود).

امام علیه السلام: ای نصرانی، سؤال دیگری از تو دارم.

جاثلیق: با تواضع گفت: اگر بدانم، پاسخ می گویم.

امام علیه السلام: توقبول داری که عیسی مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می کرد؟

جاثلیق در بن بست قرار گرفت و به ناچار گفت: قبول ندارم زیرا آن کس که مردگان را زنده کند و کور مادر زاد و مبتلا به برص را شفا دهد پروردگار است و مستحق عبودیت (و با آن چه قبلاً پذیرفتم، سازگار نیست).

امام علیه السلام: حضرت الیسع نیز همین کار را کرد و بر آب راه رفت و مردگان را زنده کرد و نابینا و مبتلا به برص را شفا داد، اما امتش قائل به الوهیت او نشدند و کسی او را عبادت نکرد. حزقیل پیامبر نیز همان کار مسیح را انجام داد و مردگان را زنده کرد.

سپس به رأس الجالوت رو کرد و فرمود: ای رأس الجالوت، آیا این ها را در تورات می یابی که بخت النصر گروهی از جوانان

بنی اسرائیل را از بین اسیران بنی اسرائیل که در هنگام حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند انتخاب کرد و به بابل برد و خداوند حزقیل را به سوی آن ها فرستاد و آن ها را زنده کرد. این واقعیت در تورات است. هیچ کس جز کافران شما آن را انکار نمی کند.

رأس الجالوت: ما این را شنیده ایم و می دانیم.

امام علیه السلام: راست می گویی سپس افزود: ای یهودی این سفر از تورات را بگیر. پس امام شروع کرد به خواندن آیاتی از تورات. مرد یهودی تکانی خورد و در شگفتی فرو رفت.

سپس امام علیه السلام به نصرانی رو کرد و قسمتی از معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره زنده شدن بعضی از مردگان به دست او و شفای بعضی از بیماران علاج ناپذیر به برکت او را برشمرد و فرمود: با این همه ما هرگز قائل به الوهیت او نیستیم و او را پروردگار خود نمی دانیم. اگر به خاطر این گونه، معجزات عیسی را خدای خود بدانید، باید الیسع و حزقیل را نیز معبود خویش برگزینید؛ زیرا آن ها نیز مردگان را زنده کردند. هم چنین ابراهیم خلیل پرندگانی را گرفت و سر برید و آن ها را بر کوه های اطراف قرار داد سپس آن ها را فرا خواند و همگی زنده شدند موسی بن عمران نیز چنین کاری را در مورد هفتاد نفر که با او به کوه طور آمده بودند و بر اثر صاعقه مردند، انجام داد تو هرگز نمی توانی این حقایق را انکار کنی؛ زیرا تورات و انجیل و زبور و قرآن بیانگر آن است. پس باید همه این اشخاص را خدای خویش بدانی.

جائلیق که پاسخی نداشت بدهد، گفت سخن، سخن توست و معبودی جز خداوند یگانه نیست.

سپس امام علیه السلام درباره کتاب اشعیا از او و از رأس الجالوت سؤال کرد. او گفت: من از آن به خوبی آگاهم.

امام فرمود: این جمله را به خاطر دارید که اشعیا گفت: من کسی را دیدم که بر درازگوشی سوار است و لباس هایی از نور بر تن کره (اشاره به حضرت مسیح) و کسی را دیدم که بر شتر سوار است و نورش مثل نور ماه (اشاره به پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله).

گفتند: آری، اشعیا چنین سخنی را گفته است.

امام علیه السلام افزود: ای نصرانی! این سخن مسیح را در انجیل به خاطر داری که فرمود من به سوی پروردگار شما و خود می روم و «فارقلیطا» می آید و درباره من به حق شهادت می دهد، آن گونه که من درباره او شهادت دادم و همه چیز را برای شما تفسیر می کند.

(1)

جائلیق: آن چه از انجیل نقل کردی ما به آن معترفیم.

ص: 50

1- شهادت به آمدن فارقلیطا یا نارقیطا هم اکنون در سه جای انجیل یوحنا وجود دارد (باب 14 جمله 16؛ باب 15، جمله 26؛ باب 16، جمله 7). جالب است که واژه مزبور ترجمه «پیر کلتوس» (به معنای شخص مورد ستایش، احمد یا محمد) می باشد، اما مترجمان انجیل برای این که مردم متوجه اسلام نشوند آن را به «پارا کلتوس» (روح تسلی دهنده) تحریف کرده اند!

سپس امام علیه السلام سؤالات دیگری درباره انجیل و از میان رفتن نخستین انجیل و بعد نوشتن آن به دست چهار نفر مرقس، لوقا، یوحنا و متی (انجیل هایی که هم اکنون موجود و در دست مسیحیان است) مطرح کرد و تناقض هایی از کلام جاثلیق گرفت.

جاثلیق به کلی درمانده شده بود به گونه ای که هیچ راه فراری نداشت. لذا هنگامی که امام علیه السلام بار دیگر به او فرمود: ای جاثلیق، هر چه می خواهی سؤال کن، او از هرگونه سؤالی خودداری کرد و گفت: اکنون شخص دیگری سؤال کند. قسم به حق مسیح که گمان نمی کردم در میان مسلمانان کسی مثل تو باشد!

ص: 51

مناظره دوم: مناظره با رأس الجالوت (بزرگ یهود)

آن گاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به رأس الجالوت عالم بزرگ یهود رو کرد و فرمود تو از من سؤال می کنی یا من از تو سؤال کنم؟

عرض کرد: من سؤال می کنم، و هیچ دلیلی از تو نمی پذیرم مگر این که از تورات باشد یا حداقل از انجیل (که غیر از کتاب خودتان است) یا از زبور داوود یا آن چه در صحف ابراهیم و موسی آمده است.

امام علیه السلام: این شرط را پذیرفت و فرمود: غیر از آن چه گفتم، از من قبول نکن!

رأس الجالوت: از کجا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم را ثابت می کنی؟

امام علیه السلام: موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داوود پیامبران بزرگ خدا به آن شهادت داده اند!

ص: 52

رأس الجالوت: شهادت موسی را از کجا اثبات می کنی؟

امام آیا می دانی که موسی به بنی اسرائیل گفت: به زودی پیامبری از فرزندان برادران شما می آید؛ سخن او را بشنوید و کلامش را تصدیق کنید. آیا برای بنی اسرائیل برادرانی جز فرزندان اسماعیل وجود دارد؟ لابد می دانی اسرائیل فرزند اسحاق و اسحاق برادر اسماعیل است و هر دو فرزندان ابراهیم اند.

رأس الجالوت: درست است. این سخن موسی است.

امام علیه السلام: آیا از برادران بنی اسرائیل (از دودمان اسماعیل) کسی غیر از محمد صلی الله علیه و آله ظهور کرده است؟

رأس الجالوت: نه.

امام علیه السلام: آیا همین برای تو کافی نیست؟

رأس الجالوت: خوب است، ولی دوست دارم شاهد دیگری از تورات بیاوری.

امام علیه السلام: آیا انکار می کنی که تورات می گوید نوری از طرف سینا آمد و کوه ساعیر را روشن ساخت و از کوه فاران هویدا گشت؟

رأس الجالوت: این جمله را می دانم، اما تفسیرش چیست؟

امام علیه السلام: اما نوری که از طرف سینا آمد، واضح است، همان وحی است که است که بر موسی بن عمران در طور سینا نازل شد و اما روشن شدن کوه ساعیر اشاره به همان کوهی است که در آن جا بر عیسی بن مریم وحی شد و منظور از کوه فاران کوهی است در

اطراف مکه که با مکه یک روز فاصله دارد.

آن گاه امام علیه السلام به جمله هایی از کتاب اشعیاى نبی و حیقوق نبی استدلال فرمود و سپس اضافه کرد: داوود نیز در زیورش می گوید: خداوندا کسی را مبعوث کن که سنت را بعد از فترت احیا کند آیا کسی را سراغ داری جز محمد صلی الله علیه وسلم که این کار را انجام داده باشد؟

رأس الجالوت: چه مانعی دارد که این شخص عیسی بوده باشد؟

امام علیه السلام: آیا تو نمی دانی که عیسی هرگز با سنت تورات مخالف نبود و همواره آیین آن را تأیید می کرد؟ در انجیل نیز آمده است که فارقلیطا بعد از او (مسیح) می آید و همه چیز را برای شما تفسیر می کند.

رأس الجالوت: چرا، می دانم.

امام علیه السلام: از همه این ها گذشته، من از تو سؤالی دارم. بگو بینم پیامبرت موسی بن عمران به چه دلیل فرستاده خدا بوده است؟

رأس الجالوت: او کارهای خارق العاده ای انجام داده که هیچ یک از انبیای پیشین انجام نداده اند.

امام علیه السلام: مثلاً چه کاری؟

الا رأس الجالوت: مثلاً شکافتن دریا، تبدیل عصا به مار عظیم، ضربه زدن به سنگ و جاری شدن چشمه ها از آن ید بیضا و امثال آن.

امام علیه السلام: راست می گویی، این ها دلیل خوبی بر نبوت اوست. آیا

هر کس که دست به خارق عادت‌ی زند که دیگران از انجام مثل آن ناتوان باشند و دعوی نبوت کند نباید پذیرفت؟!

رأس الجالوت: نه؛ زیرا موسی نظیر نداشت. اگر کسی همان معجزاتی را بیاورد که موسی آورده است باید پذیرفت و گرنه لازم نیست.

امام علیه السلام: پس چگونه پیامبران پیشین را که قبل از موسی آمدند، پذیرفته اید، در حالی که نه دریا را شکافتند و نه دوازده چشمه آب از سنگ بیرون آوردند و ید بیضایی هم مانند موسی نداشتند و عصا را نیز به مار عظیم تبدیل نکردند؟

رأس الجالوت (سخن خود را تغییر داد و گفت): من گفتم هرگاه کسی خارق عادت‌ی انجام دهد که مردم از انجام مثل آن عاجز باشند، باید پذیرفت. هر چند مثل معجزه موسی نباشد.

امام علیه السلام: پس چرا به نبوت حضرت مسیح اقرار نمی کنید که مردگان را زنده می کرد و افراد نابینا و بیماران صعب العلاج را شفا می داد و...؟

رأس الجالوت: می گویند چنین کارهایی کرده است، ولی ما هرگز ندیده ایم!

امام علیه السلام: آیا معجزات موسی را با چشم خود دیده ای؟ آیا غیر این است که افراد موثق از یاران موسی خبر داده اند و این خبر به طور متواتر به ما رسیده است؟

رأس الجالوت: نه.

ص: 55

امام علیه السلام: بنابراین، اگر همین اخبار متواتر از معجزات مسیح خبر دهد، چگونه ممکن است نبوت او را تصدیق نکنید؟

رأس الجالوت در این جا جوابی نداشت که بدهد.

امام علیه السلام: کار محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین است. او یتیم و فقیر و درس نخوانده بود، اما قرآنی آورد که اسرار تاریخ انبیای پیشین دقیقاً در آن تبیین شده و از حوادث گذشته و آینده خبر داده است و نیز پیامبر از آن چه مردم در خانه های خود می گفتند یا انجام می دادند، پرده بر می داشت و بسیاری معجزات دیگر.

در این جا رأس الجالوت از سخن باز ماند!

همان گونه که ملاحظه می کنید امام علیه السلام این به شیوه های مختلفی استدلال می کند. نخست، به دلیل نقلی استدلال می فرماید و سپس به دلیل عقلی، یعنی مسئله اعجاز متوسل می شود. بزرگ یهود نیز ناچار می شود هر دورا بپذیرد و در برابر آن تسلیم گردد.

ص: 56

مناظره سوم: مناظره با بزرگ هیربدان

امام علیه السلام به بزرگ زردشتیان رو کرد و فرمود: به من بگو این که زردشت را پیامبر می دانی بر طبق کدام دلیل است؟

بزرگ هیربدان: او کارهای خارق عادتى انجام داده که هیچ کس قبل از او انجام نداده است. گرچه ما آن را ندیده ایم، ولی اخبار پیشینیان ما گواه بر این معناست.

امام علیه السلام: آیا جز این است که اخبار پیشینیان به شما رسیده و پیروی کرده اید؟

بزرگ هیربدان: نه.

امام علیه السلام: همین گونه سایر امت ها اخباری به آن ها از معجزات موسی، عیسی، (مخصوصاً) محمد صلی الله علیه وسلم و پیامبران دیگر رسیده است؛ پس چرا این پیامبران را قبول ندارید و تنها روی زردشت تکیه می کنید؟

ص: 57

بزرگ هیربدان خاموش شد و پاسخی نداشت بدهد.

در این جا امام علیه السلام با روش پاسخ نقضی جواب داد و در واقع با تکیه بر قاعده عقلی «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد» به او الزام فرمود که اگر دلیل بر حقانیت زردشت معجزات نقل شده باشد، این معنا درباره سایر پیامبران بزرگ الهی، مخصوصاً در مورد پیامبر گرامی اسلام که مدارک اعجاز او بسیار بیشتر و گسترده تر، است نیز صادق است.

اضافه بر این معجزه مهم پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم قرآن مجید که امام علیه السلام قبلاً به آن اشاره فرمود، جنبه عینی و حسی دارد و نیاز به تکیه بر تاریخ ندارد قرآن مجید موجود است و آثار اعجاز آن نمایان.

ص: 58

منظره چهارم: مناظره با عمران صابی (دانشمند شبه مادی)

هنگامی که بزرگ هیبردان از ادامه بحث بازماند، امام به حاضران رو کرد و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که با اسلام مخالف باشد؟ اگر مایل است، بدون اضطراب و نگرانی سؤالاتش را مطرح نماید.

در این هنگام «عمران صابی» که یکی از متکلمان معروف بود، برخاست و نزد حضرت آمد و گفت: ای دانشمند بزرگ! اگر خودت دعوت به سؤال نمی کردی من سؤال مطرح نمی کردم؛ چرا که من به کوفه بصره شام و الجزیره رفته ام و با علمای علم عقاید روبه رو شده ام ولی کسی را نیافته ام که برای من ثابت کند خداوند یگانه است و قائم به وحدانیت خویش است. آیا اجازه می دهی همین مسئله را با تو در میان بگذارم؟

امام علیه السلام که تا آن روز با عمران صابی روبه رو نشده بود، ولی

نامش را از مردم شنیده بود فرمود اگر در میان این جماعت عمران صابی باشد تویی؟

گفت: آری، منم.

امام علیه السلام: سؤال کن، اما اعتدال را در بحث از دست مده و از کلمات ناموزون و انحراف از اصول انصاف پرهیز.

عمران صابی: به خدا سوگند من چیزی جز این نمی خواهم که واقعیت را برای من ثابت کنی تا به دامنش چنگ بزنم و از آن صرف نظر نخواهم کرد.

امام علیه السلام: هر چه می خواهی، بپرس.

در این هنگام، حاضران ازدحام کردند و به یکدیگر نزدیک شدند. همگی گردن کشیدند و سپس سکوتی مطلق بر مجلس حکم فرما شد تا ببینند این مناظره حساس به کجا می انجامد.

عمران صابی: از نخستین وجود در جهان هستی و مخلوقاتش با من سخن بگوی.

از قرائن استفاده می شود که منظور عمران صابی پاسخ به دو سؤال مهم در مسئله خداشناسی بود نخست این که خداوند چه هدفی از آفرینش داشت و چه کمبودی از او با آفرینش برطرف می شد؟ دیگر این که آیا آفرینش از عدم صورت گرفته و هیچ ماده ای قبل از آن نبوده؟ و چگونه این امر متصور است؟

امام علیه السلام: اکنون که سؤال کردی، با دقت گوش کن ما معتقدیم خداوند همیشه بوده و یگانه و واحد بوده و چیزی با او نبوده است.

سپس مخلوقات مختلف را ابداع فرمود. جهان را نه در چیزی برپا داشت و نه در چیزی محدود نمود و نه طرح و نقشه ای قبلاً در جهان بود تا مثل آن بیافریند. سپس مخلوقات را به گروه های مختلف تقسیم کرد: برگزیده و غیر برگزیده، مؤخر و مقدم، رنگ و طعم (و غیر آن). نه نیازی به آن ها داشت و نه به این وسیله ارتقای مقام می یافت (چرا که او وجودی است بینهایت و نامحدود از هر نظر و چنین وجودی منبع تمام کمالات است و کمبودی ندارد تا با آفرینش موجودات بر طرف گردد). آیا می فهمی چه می گویم ای عمران؟

عمران: بله مولای من.

امام علیه السلام: بدان ای عمران، اگر خداوند برای نیازی جهان را آفریده بود، باید با قدرتی که داشت چندین برابر این ها را بیافریند؛ چرا که هر قدر اعوان و یاوران (و عرصه حکومتش) بیشتر باشند، بهتر است و لذا می گویم آفرینش او برای رفع نیازی نبود (بلکه او فیاض است و ذات پاکش مبدأ انواع فیوضات و آفرینش فیض وجود اوست).

سپس عمران درباره علم خداوند به ذات پاکش در ازل و قبل از آفرینش موجودات کرد و چگونگی علم خداوند به آن ها بعد از وجودشان را جویا شد که اگر علم او از طریق «ضمیر» (و تصور و تصدیق درونی) باشد، ذاتش معرض حوادث می شود. پس پاسخ شنید که علم او علم حضوری است و موجودات نزد ذات پاکش

ص: 61

حاضرند، و گر نه تسلسل لازم می آید؛ چرا که باید به آن علم نیز علمی داشته باشد.

سپس عمران از انواع مخلوقات سؤال کرد امام علیه السلام آن ها را به شش گروه تقسیم فرمود: از محسوسات گرفته تا ماورای حس و از جواهر گرفته تا اعراض و از ذوات گرفته تا اعمال و حرکات. هر کدام آفرینش ویژه خود را دارند (و این تنوع خلقت دلیل بر عظمت قدرت اوست).

سپس پرسید: آیا این آفرینش گسترده در ذات او تغییری ایجاد نمی کند؟ گویا عمران گرفتار مسئله قیاس در فهم صفات خدا بود؛ چون می دید انسان هر کاری انجام می دهد؛ نوعی دگرگونی و تغییر در خودش به وجود می آید و تکامل می یابد یا مشکلی از مشکلاتش حل می شود و خدا را به خود قیاس می کرد. اما جواب شنید که یک وجود قدیم و ازلی که عین هستی مطلق است، دگرگونی در او معنا ندارد. او جامع جمیع کمالات است و نقصی در او وجود ندارد که با آفرینش مخلوقات برطرف گردد.

بعد عمران سؤال کرد که ذات خدا چیست؟

امام علیه السلام فرمود: او نور است (اما نه نور ظاهری و حسی، بلکه) نور به معنای هدایت کننده همه مخلوقات و تمام اهل آسمان ها و زمین.

باز سؤالات دیگری در این باره که خدا کجاست و مانند آن مطرح کرد و جواب شنید که خداوند مکان ندارد.

چیزی نگذشت که وقت نماز فرا رسید. امام علیه السلام رو به مأمون کرد و فرمود: وقت نماز فرا رسیده است و باید به ادای فریضه پردازیم.

عمران که از باده روحانی سخن امام مست شده بود و باقی قدح در دست داشت، عرض کرد مولای من جواب مرا قطع مکن که قلبم نرم و آماده پذیرش شده است!

امام علیه السلام فرمود: عجله مکن نماز می خوانیم و باز می گردیم. امام علیه السلام وارد اندرون شدند و نماز را به جا آوردند، اما مردم در بیرون پشت سر محمد بن جعفر (عموی امام علیه السلام) نماز خواندند.

بعد از ادای نماز، امام علیه السلام به مجلس بازگشت و عمران را صدا زد و فرمود سؤالات را ادامه بده.

عمران: آیا ممکن است به این سؤالم پاسخ فرمایی که آیا خداوند به ذاتش وجود دارد یا به اوصافش؟

امام علیه السلام ضمن توضیحی او را به این حقیقت توجه داد که بسیاری از این اوصاف که می بینی، اوصافی است که بعد از آفرینش موجودات از ذات پاکش انتزاع می شود (مثلاً تا مخلوقی آفریده نشده بود، خالق، رازق، رئوف، رحیم، معبود و... مفهومی نداشت، هر چند علم و قدرت بی پایان در او بود). بنابراین، ذات مقدس او حتی قبل از اوصاف (منظور صفات فعل است، مانند مثال های قبل، نه صفات ذات، مانند علم و قدرت) وجود داشته است.

امام سپس به تشریح مفاهیم «ابداع»، «مشیت» و «اراده» که یک حقیقت با سه عنوان اند، پرداخت و از نخستین ابداع در عالم هستی

سخن گفت و جالب این که امام علیه السلام نخستین ابداع الهی را مسئله «حروف الفبا» شمرد که کلمات همگی از آن تشکیل می گردند و این حروف به طور جداگانه مفهومی ندارند. (1)

عمران پیوسته توضیحات بیشتری از امام علیه السلام می خواست و امام علیه السلام، این سرچشمه فیاض علم، او را بهره مندتر می ساخت، تا رسید به آن جا که امام علیه السلام فرمود: آیا مطالب را خوب درک کردی ای عمران؟

عمران در میان تعجب حاضران عرض کرد: آری به خوبی فهمیدم و شهادت می دهم خداوند همان گونه است که شما وصف کردید و وحدانیتش را ثابت نمودید و نیز گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده اوست که به هدایت و دین حق فرستاده شده است سپس رو به قبله به سجده افتاد و مسلمان شد. این جا بود که شگفتی حضار به اوج خود رسید.

نوفلی می گوید: هنگامی که علمای کلام مشاهده کردند عمران

ص: 64

1- این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که خداوند در آغاز، مواد اصلی تشکیل دهنده عالم را که حکم الفبای عالم هستی را دارند ایجاد کرد این مواد به طور جداگانه بیانگر نظامی نیستند اما از ترکیب آن ها با یکدیگر موجودات مختلف پا به عرصه وجود می گذارند، همان گونه که از ترکیب الفبا لغات گوناگون به وجود می آید (دقت کنید)

صابی که در استدلال بسیار نیرومند بود و هرگز کسی بر او غلبه نکرده بود، در برابر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تسلیم شد، دیگر کسی از آنان نزدیک نیامد و از حضرت چیزی سؤال نکرد.

نقل کننده این روایت، یعنی نوفلی، می گوید: مجلس تمام شد و مردم پراکنده شدند و من با جماعتی از دوستان در آن جا بودم. ناگهان محمد بن جعفر به سراغ من فرستاد. نزد او رفتم، گفت: ای نوفلی، دیدی چه شد؟ به خدا سوگند، من هرگز گمان نمی کردم علی بن موسی علیه السلام در چیزی از این مسائل وارد باشد و هرگز او را به این امور نشناخته بودم و نشنیده بودم که در مدینه از این مباحث سخن گفته باشد یا علمای کلام نزد او اجتماع کرده باشند!

سپس محمد بن جعفر افزود: من می ترسم که این مرد (مأمون) به او حسد بورزد و او را مسموم سازد یا بلای دیگری بر سرش بیاورد. به او بگو از این امور خودداری کند.

نوفلی می گوید گفتم: او از من نخواهد پذیرفت. و این مرد (مأمون) می خواست او را امتحان کند تا بداند آیا چیزی از علوم پدرانش نزد او هست یا نه؟

گفت: به هر حال، از قول من به ایشان بگو: عمویت از این ماجرا خشنود نیست و دوست می دارد و مصلحت می بیند به دلایلی این راه ادامه ندهی.

نوفلی می گوید: هنگامی که در منزل خدمت امام علیه السلام رسیدم، ماجرای عمویش محمد بن جعفر را گفتم. امام تبسمی پر معنا

فرمود و گفت: خدا عمویم را حفظ کند می دانم چرا از این ماجرا خشنود نیست.

سپس یکی از خادمان را صدا زد و فرمود: به سراغ عمران صابی برو و او را نزد من آور.

گفتم: فدایت شوم محل او را می دانم کجاست او هم اکنون میهمان بعضی از شیعیان است.

فرمود: اشکالی ندارد او را سوار کن و نزد من بیاور.

هنگامی که عمران آمد، امام علیه السلام به او خوش آمد گفت و لباس فاخر و مرکبی به او هدیه داد و ده هزار درهم نیز به عنوان جایزه به او مرحمت فرمود. سپس دستور داد شام را حاضر کردند مرا سمت راست خود و عمران را سمت چپ نشاند تا شام پایان یافت. آن گاه به عمران رو کرد و فرمود: فردا نزد ما بیا می خواهیم غذای مدینه برای تو تهیه کنیم به این وسیله حضرت او را مورد تققد خاص خود قرار داد.

از آن به بعد، عمران مدافع سرسخت اسلام شد، به طوری که علمای مذاهب مختلف نزد او می آمدند و دلایل آن ها را باطل می کرد، تا این که ناچار از او فاصله گرفتند. مأمون نیز ده هزار درهم جایزه برای او فرستاد فضل بن سهل وزیر مأمون نیز اموال و مرکبی برای او ارسال داشت. (1)

ص: 66

1- عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 154 - 178 (با تلخیص)؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 173 - 177. کار مأمون و وزیرش سهل مسلماً برای حفظ ظاهر بود.

این حدیث پر معنا، گذشته از محتوای اصلی، مخصوصاً با ملاحظه مناظره با عمران صابی مسائل بسیار مهمی را در حاشیه احتجاجات امام علیه السلام روشن می کند:

1- مسئله مناظرات امام علیه السلام با پیروان مذاهب و مکتب های مختلف توطئه دستگاه خلافت عباسی بود که به شکست و ناکامی آنان انجامید و عکس مقصود آن ها را نتیجه داد.

2- امام علیه السلام در این جلسات، روح آزادمنشی اسلام و گشاده رویی و وسعت نظر در بحث را به همگان نشان داد و ثابت کرد که بر خلاف گفته بدخواهان و دروغ پردازان، اسلام با زور و سرنیزه و شمشیر به مردم جهان تحمیل نشده است و یک پیشوای بزرگ اسلامی به مخالفان خود اجازه می دهد که هرگونه ایراد و اشکالی دارند بدون ترس و وا همه مطرح سازند، هر چند بر محور نفی اسلام و حتی نفی توحید و الوهیت دور بزنند.

3- امام علیه السلام با استفاده از آن مجلس که در نوع خود در آن زمان بی نظیر بود و اخبارش در سراسر کشور اسلامی پخش می شد رسالت بزرگ خویش را برای کور کردن خطوط انحرافی ضد اسلام که با نقل دانش های بیگانگان به محیط اسلام راه یافته بود،

4- امام علیه السلام ثابت کرد که یک پیشوای بزرگ اسلامی باید از تمام مکتب ها آگاه باشد و باید بتواند با منطق خود آن ها بر آن ها غلبه کند و حتی از زبان های زنده دنیا بی خبر نباشد.

5- با این که حتی نزدیک ترین دوستان امام علیه السلام از چنان مجلسی مرعوب شده بود و به خاطر عدم معرفتشان به مقام علمی امام علیه السلام از عواقب آن مجلس بیم داشتند، امام علیه السلام چنان مهارت و قدرتی در بحث از خود نشان داد که صحنه به کلی عوض شد و همگی در ارزیابی خود از مقام امام علیه السلام شرمند شدند.

6- امام علیه السلام به مباحثی پرداخت که در حوزه زندگی او در مدینه کمتر مطرح بود و یا اصلاً سابقه نداشت اما دانش سرشار خدادادی امام علیه السلام چنان بود که گویی همه عمر به این بحث ها اشتغال داشته است.

7- امام علیه السلام با چند جلسه بحث و گفت و گو، از مخالفان سرسخت اسلام، دوستانی وفادار و علاقه مند ساخت تا از حریم مقدس اسلام در برابر هجوم افکار ضد اسلامی دفاع کنند.

خلاصه، این مناظرات برکات عجیبی داشت که برای جهان اسلام بسیار ارزنده بود هر چند این بعد وجود امام علیه السلام هنوز به درستی برای بسیاری از ما شناخته نشده است، تا چه رسد به دیگران!

مناظره پنجم: مناظره با سلیمان مروزی (دانشمند کلامی)

در مناظره قبل دانستیم از کسانی که در اولین مناظره طولانی مجلس مأمون شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتند، دانشمند معروف آن زمان عمران صابی بود. او که در بحث و مجادله و فنون آن آگاهی فراوان داشت به دست امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مسلمان شد و با مذهب سابق خود مذهب صابئان وداع گفت و یکی از مدافعان سرسخت اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام گردید.

مقارن این ایام سلیمان مروزی که به تعبیر مأمون بزرگ ترین متکلم خراسان بود و در رأس علمای علم عقاید در آن خطه قرار داشت وارد خراسان شد مأمون او را احترام فراوان کرد و انعام داد (فکر می کرد شکار تازه ای به دست آورده و می تواند او را به جنگ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بفرستد تا شاید در بحث و مناظره بر او غلبه کند). از این رو، به وی گفت: پسر عموی من علی بن موسی

از حجاز آمده است و او علمای علم کلام و عقاید را دوست می دارد. اگر مایل هستی روز ترویجه (هشتم ذی الحجه) برای مناظره با او نزد ما بیا و جوابی داد که در مقدمه کتاب آوردیم و خلاصه اش این بود که او تمایل نداشت امام علیه السلام را در بحث مغلوب کند و از اعتبار او در انتظار بکاهد!

مأمون گفت: اتفاقاً من تو را برای همین منظور دعوت کرده ام بدین ترتیب، سلیمان با این چراغ سبز مأمون اعلام آمادگی کرد. در این هنگام مأمون دعوت محترمانه ای خدمت امام علیه السلام فرستاد. امام علیه السلام نیز یاسر، خادم مخصوص، و نوفلی را که از یاران خاصش بود، به اتفاق عمران صابی که سند زنده ای بر شکست مأمون بود، پیشاپیش نزد مأمون فرستاد و فرمود: من بعداً می آیم.

نوفلی می گوید: هنگامی که بر مأمون وارد شدم و سلام کردم، گفت: برادرم ابوالحسن (علی بن موسی الرضا) کجاست؟

گفتم: مشغول پوشیدن لباس است و دستور داده ما جلوتر بیاییم. سپس برای عمران صابی از مأمون اجازه خواستم.

مأمون گفت: عمران کیست؟

من (برای این که مأمون ناراحت نشود) گفتم: همان کسی که به دست شما مسلمان شد!

گفت: مانعی ندارد، وارد شود.

مأمون به او خوش آمد گفت (ولی از ارتباط نزدیکی با امام علیه السلام ناراحت به نظر می رسید) و افزود: ای عمران، خوب شد عمرت

باقی بود تا در زمره بنی هاشم درآمدی!

عمران (برای این که از شر مأمون در امان بماند) گفت: سپاس خدایی را که مرا به وسیله شما شرافت بخشید ای امیرمؤمنان! مأمون از فرصت استفاده کرد و گفت: ای عمران، این سلیمان مروزی از مهمترین علمای علم کلام در خطه خراسان است. عمران گفت: او گمان می کند که از همه کس در علم کلام در خراسان برتر است در حالی که مسئله «بداء» را انکار می کند! مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟ (1)

گفت: این بسته به میل اوست.

در همین حال، امام علیه السلام وارد شد و فرمود: در چه موضوعی بحث می کردید؟

سلیمان از فرصت استفاده کرد و به عمران گفت: آیا به داوری علی بن موسی علیه السلام در بحث بداء راضی هستی؟

عمران گفت: آری، اما به شرط این که دلیل قانع کننده ای برایم بیاورد که بتوانم آن را به امثال خود ارائه دهم.

در این جا مأمون به امام علیه السلام عرض کرد: نظر شما درباره اختلاف این دو نفر چیست؟

ص: 71

1- شرح معنای بداء از نظر تکوین و تشریع در کلام امام علیه السلام خواهد آمد.

امام علیه السلام به سلیمان رو کرد و فرمود چگونه بداء را انکار می کنی در حالی که قرآن می فرماید: (بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (1)، (وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ) (2) و ... (این ها دلیل بر این است که خداوند موجودات جهان را ابداء فرموده و این یکی از معانی بداء است).

دیگر این که قرآن می گوید: (وَأَخْرَجُوا مَرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ) (3) و (وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ) (4).

(از این دو آیه چنین بر می آید که ممکن است ظواهر امر نشان دهد فلان شخص مشمول عذاب یا کوتاهی عمر می گردد اما بعداً روشن می شود که مشیت الهی به دلیل شرایطی بر این قرار گرفته که او را ببخشاید یا به او عمر طولانی دهد؛ یعنی در عالم تکوین یا، تشریع دگرگونی بر خلاف ظواهر امور حاصل می شود) با وجود این آیات، چگونه می خواهی بداء را منکر شوی؟

سلیمان: آیا روایتی در این زمینه از پدران گرامی ات به شما

ص: 72

1- بقره / 117 و انعام / 101.

2- روم / 27.

3- توبه / 106

4- فاطر / 11.

امام علیه السلام آری، از جدم امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: خداوند دو گونه علم دارد: علمی که مخزون و پنهان است و جز ذات پاکش کسی از آن آگاهی ندارد و بداء از این ناحیه حاصل می شود، و علمی که به فرشتگان و پیامبرانش تعلیم داده و علمای اهل بیت پیامبر ما نیز از آن آگاهی دارند. (1)

سپس امام علیه السلام رو به سلیمان کرد و فرمود: من فکر می کنم تو در مورد انکار بداء از سخنان یهود الهام می گیری!

سلیمان عرض کرد به خدا پناه می برم که چنین باشد! مگر یهود چه گفته اند؟

امام علیه السلام فرمود: آن ها می گویند: «دست خدا بسته است»! و مقصودشان این است که خدا کار خود را تمام کرده و هیچ دگرگونی رخ نخواهد داد، در حالی که خداوند می فرماید: (غُلَّتْ

ص: 73

1- علم نخست علمی است قطعی و مشروط به هیچ شرطی نیست و لذا دگرگونی در آن راه ندارد اما دومی مشروط به شرایطی است که اگر آن شرایط حاصل گردد، معلوم تحقق می یابد، در غیر این صورت، نه مثلاً کسی به دلیل انجام گناهی بناست مشمول عذاب الهی و نزول بلا- گردد ولی بعداً توبه می کند یا کار خیری انجام می کند یا کار خیری انجام می دهد که عمل سوء او را جبران می نماید این جاست که برای کسانی که از این شرایط آگاه نبودند دگرگونی و بداء رخ می دهد (دقت کنید).

أَيَّدِيهِمْ وَلَعَنُوا بِمَا قَالُوا). (1) (یعنی دست آن ها بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت خدا دور مانند درست این است که بگوییم دست خدا از هر نظر گشوده است و هر دگرگونی که مصلحت بداند ایجاد می کند و این است معنای بداء).

سرانجام، سلیمان اعتراف کرد که بداء حق است و به مأمون رو کرد و گفت: از امروز به بعد، مسئله بداء را انکار نخواهم کرد.

مأمون افزود: اگر سؤال دیگری داری مطرح کن اما انصاف در بحث را فراموش نکن.

تحقیق امام علیه السلام در مورد مسئله اراده

سلیمان به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رو کرد و گفت: اجازه می فرمایید سؤال کنم؟

امام علیه السلام هر چه می خواهی، سؤال کن.

سلیمان: چه می گویی درباره کسی که «اراده» را یکی از اوصاف ذات خداوند همچون حی و سمیع و بصیر و قدیر می داند؟ (2)

ص: 74

1- مائده / 63

2- در این که اراده از صفات ذات است یا صفات فعل در میان علمای علم کلام بحث و گفت و گو است. آخرین سخن در این زمینه این است که اراده دو گونه است اراده فاعلی و اراده فعلی اولی به علم خداوند به نظام احسن بازگشت می کند و علم جزء صفات ذات است اما دومی جزء صفات فعل محسوب می شود. تکیه امام علیه السلام در این بحث ها روی معنای دوم است زیرا در بیشتر آیات و روایات هنگامی که «اراده» گفته می شود همین معنا مورد نظر است.

امام علیه السلام (برای این که بدانی وصف مرید بودن خداوند با سمیع و بصیر بودن متفاوت است کافی است در این نکته دقت کنی که) می گویی: «اشیای جهان حادث گردید و با یکدیگر اختلاف یافت زیرا خداوند اراده کرده چنین باشد». اما در مورد سمیع و بصیر بودن خدا چنین تعبیری ممکن نیست این خود دلیل بر این است که این دو وصف یکسان نیستند (یکی از صفات فعل است و دیگری از صفات ذات).

سلیمان: اما می دانیم خداوند از ازل مرید بوده.

امام علیه السلام: آیا اراده غیر از ذات اوست یا عین ذات او؟

سلیمان: غیر ذات اوست.

امام علیه السلام: پس باید قائل به تعدد امر ازلی باشی؛ چرا که غیر از ذات او وصف قدیمی را به نام «اراده» پذیرفته ای!

سلیمان: من چیزی را جز ذات او قدیم ندانستم.

امام علیه السلام: پس می گویی اراده حادث است؟

سلیمان: نه، حادث نیست.

در این جا بود که مأمون فریاد زد و گفت: ای سلیمان! چرا مکابره می کنی و جواب سر بالا می دهی؟ انصاف بده (گاه می گویی اراده حادث نیست، سپس می گویی قدیم هم نیست؛ پس نه حادث

است و نه قدیم. این که ممکن نیست) مگر نمی بینی جمعی از صاحب نظران در اطراف تو نشسته اند و سخنان را می شنوند.

سپس مأمون به امام علیه السلام رو کرد و گفت: ادامه بدهید. بالاخره او عالم علم کلام در خطه خراسان است!

امام علیه السلام بار دیگر مطلب سابق را تکرار کرد و فرمود: اراده حادث است؛ چرا که هرگاه چیزی ازلی نباشد، باید حادث باشد و هنگامی که حادث نباشد باید ازلی باشد.

سلیمان: اراده او از اوست همان گونه که سمیع و بصیر بودن و علم از اوست.

امام علیه السلام: در ازل چه چیز را اراده کرد؟ لابد خودش را!

سلیمان: نه.

امام علیه السلام: پس مرید مانند سمیع و بصیر نیست.

سلیمان: خودش را اراده کرد همان گونه که به خودش عالم بود!

امام علیه السلام: پس وجودش از طریق اراده او بوده است؟

سلیمان: آری!...

این جا بود که مأمون و اطرافیانش خندیدند و امام علیه السلام نیز خندید و عجز و ناتوانی سلیمان ظاهر شد. (1)

ص: 76

1- زیرا اراده خداوند را علت وجود خداوند گرفت و ازلیت او را انکار کرد و این به سبب بن بست سختی بود که امام علیه السلام در استدلال برای او ایجاد فرمود.

امام علیه السلام: ای سلیمان، بگو بینم آیا خداوند به آن چه در بهشت و دوزخ است عالم است؟

سلیمان: آری.

امام علیه السلام: آیا آن چه خدا می داند، تحقق می یابد (زیرا به عقیده تو اراده او عین علم اوست)؟

سلیمان: آری.

امام علیه السلام بنابراین، دیگر جایی برای این باقی نمی ماند که اراده کند چیزی را بر آن ها بیفزاید یا کم کند، در حالی که در قرآن می گوید: (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ) (1) (هر زمان پوست های آن ها (دوزخیان) بسوزد، پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم تا عذاب را بچشند).

و نیز می فرماید: (لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) (2) (بهشتیان آن چه می خواهند، برای آن ها خواهد بود و نزد ما اضافه بر آن است. این ها همه نشان می دهد که علم او غیر از اراده اوست و گرنه این تعبیرات معنا نداشت).

سپس امام علیه السلام فرمود: بگو بینم این که خداوند می فرماید: (وَإِذَا

ص: 77

1- نساء / 56

2- ق / 35

أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا) (1) (هنگامی که اراده کنیم شهر و دیاری را هلاک کنیم نخست اوامر خود را برای مترفین آن بیان می داریم و هنگامی که به مخالفت پرداختند، آن ها را هلاک می سازیم) آیا معنای این سخن این نیست که اراده امری حادث است؟
سلیمان: چرا.

امام علیه السلام بنابراین، گفتار تو که اراده عین ذات خداست، باطل است؛ زیرا خداوند نه خود را ایجاد کرده و نه دگرگونی و تغییر در دانشش راه دارد (او از ازل بوده و تا ابد هست بدون هیچ گونه دگرگونی).

به این ترتیب، امام علیه السلام از طرق مختلف راه را بر او بست و با دلایل گوناگون ثابت فرمود که اراده از صفات فعل است و حادث است و نمی تواند عین ذات خداوند باشد سلیمان نیز خود را چنان در تنگنا دید که قادر بر جواب نبود و از سخن بازماند.

این شکست بزرگ بر مأمون سخت گران آمد ولی ناچار به سلیمان رو کرد و گفت ای سلیمان، این مرد عالم ترین فرد بنی هاشم است (و کسی توانایی مقابله علمی با او را ندارد). پس مجلس پایان یافت و مردم متفرق شدند. (2)

ص: 78

1- اسراء / 16.

2- عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 179 به بعد؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 177.

محدث بزرگوار مرحوم صدوق بعد از ذکر این حدیث شریف می گوید:

مأمون از میان متکلمان فرق مختلف و پیروان مکاتب ضلال هر کس را که می شنید قدرتی در بحث دارد، دعوت می کرد تا امام علیه السلام را در تنگنای استدلال قرار دهند و این به سبب حسدی بود که نسبت به مقام والای آن حضرت و دانش او داشت. اما - به عکس - هر کس با امام علیه السلام وارد مناظره می شد به مقام والای او در علم اعتراف می کرد و در برابر او خاضع می شد؛ چرا که خداوند متعال اراده کرده نور خود را کامل کند و آیین خویش را برتری بخشد و حجت خود را یاری دهد همان گونه که در قرآن وعده فرموده است: (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا). (1)

باید بر این گفتار مرحوم صدوق قدس سره افزود که اگر چه مأمون می خواست با این برنامه از موقعیت امام علیه السلام بکاهد، بدون آن که خود توجه داشته باشد سه خدمت بزرگ به اسلام و مقام والای آن حضرت انجام داد:

1- به دلیل جاذبه دربار خلافت (بیم و ترسی که مردم داشتند از یک سو و جوایز کلان مأمون از سوی دیگر) معروف ترین و

ص: 79

فعال ترین دانشمندان مذاهب و فرقه ها به آن جا راه می یافتند و جلسات مناظره ای که با هیچ قیمت امکان تشکیل آن در خارج از دربار نبود، بر پا می کردند این جلسات به امام علیه السلام مجال بسیار خوبی برای ادای رسالت بزرگ خویش در نشر علوم اسلامی و بستن راه بر مخالفان در آن شرایط حساس تاریخ اسلام می داد که این، یکی از بزرگ ترین آثار غیر منتظره ولایت عهدی تحمیلی مأمون بر امام علیه السلام بود.

2- مقام والای اهل بیت علیهم السلام و سر وجود امامت و خلافت برحق پیامبر صلی الله علیه و آله در این دودمان آشکار می گشت؛ مخصوصاً ایرانیان که از دور مطالبی شنیده و نادیده عاشق شده بودند این حقیقت را از نزدیک می دیدند و پیمان مودت و ارادت خویش را راسخ تر می ساختند و این امر ضربات سنگین تری بر پایه های حکومت عباسیان وارد می کرد.

3- سرانجام، روزی فرا می رسید که ایران اسلامی می بایست از زیر سلطه جباران بنی عباس به درآید ولی باید پایان گرفتن حکومت مرکزی خلفا مساوی با برچیده شدن اسلام از این منطقه و سایر مناطق اسلامی، نباشد خوشبختانه عوامل مختلفی از جمله جلسات عظیم بحث و مناظره دربار مأمون تفکیک اسلام واقعی را از آن چه خلفا مدعی و مدافع آن بودند، میسر ساخت و این نکته مهمی بود.

بنابراین، در کنار توطئه های سیاسی دربار مأمون، مسائل مهم

دیگری تحقق یافت که مأمون و دیگر خلفای عباسی از آن بی خبر بودند و اراده الهی به آن تعلق گرفته بود.

یادآوری لازم

ذکر این نکته نیز لازم است که بحث «بداء» از پیچیده ترین مسائلی بود که دانشمندان کلام در آن زمان با آن رویه رو بودند. آنان نمی توانستند آن همه اخبار اسلامی را در مسئله بداء انکار کنند مخصوصاً اخباری که بر تأثیر دعا و شفاعت و انفاق فی سبیل الله و صله رحم و امثال آن در برآورده شدن حوائج، آمرزش گناهان طول عمر و دفع مرگ و میرهای ناگهانی و مانند آن دلالت دارد که از مصادیق روشن بداء محسوب می شود برای آنان این سؤال پیش می آمد که آیا در این گونه موارد که مقدرات تغییر می یابد، خداوند از کار خود پشیمان می گردد؟ این امری است محال. آیا مجهولی بر او آشکار می گردد که وضع را تغییر می دهد؟ این با علم بی پایان او سازگار نیست پس تغییر اراده او در این گونه موارد چه معنایی دارد؟

علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام با استفاده از معیارها و ضوابط و تعلیمات این مکتب، پرده از روی این سرّ بزرگ برداشتند و گفتند: بداء چیزی است انکارناپذیر و طبق حدیث معروف (مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِالْبَدَاءِ) کسی که خدا را به بداء نشناسد او را چنان که باید نشناخته است.

به نظر علمای شیعه قضای الهی و مشیت و اراده او بر دو گونه است: قضا و اراده، حتمی و قضا و اراده مشروط. قضا و اراده حتمی قابل تغییر و دگرگونی نیست و به تعبیر دیگر «علت تامه» است، اما قضای مشروط با وجود یا عدم شرطش دگرگون می شود، و به تعبیر دیگر مقتضی یا «علت ناقصه» است.

مسائل مربوط به شفاعت و تأثیر دعا و انفاق فی سبیل الله وصله رحم و توبه و مانند این ها همه به قضای مشروط باز می گردد، که اگر نباشد تمام درها به روی انسان ها بسته می شود و همگی در بن بست جبر قرار می گیرند.

به عبارت دیگر، بعضی از مسائل در «لوح محفوظ» ثبت است که قابل دگرگونی نیست و بعضی دیگر در لوح «محو و اثبات» قرار دارد. سعادت و شقاوت ما از قسم دوم است و به اعمال ما و تصمیم و اراده ما بستگی دارد و اراده و مشیت الهی نیز در این جا بر طبق کوشش ما و بر طبق اعمالی است که انجام می دهیم. حقیقت بداء این است (دقت کنید) توضیح بیشتر در این زمینه را در کتاب آیین ما مطالعه فرمایید.

مناظره ششم: مناظره با علی بن محمد بن جهم درباره عصمت انبیا علیهم السلام

این مناظره نیز در دربار مأمون واقع شد، چنان که اباضیت هروی می گوید: هنگامی که مأمون پیروان مذاهب و مکاتب مختلف یعنی یهود نصارا مجوس، صابئین و سایر فرق و علمای اسلام را در دربار خود گردآورد تا با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مناظره کنند، هر کس در برابر آن حضرت عرض اندام کرد، با پاسخ دندان شکنی روبه رو شد و خاموش گشت در این میان نوبت به علی بن محمد بن جهم که از علمای معروف اهل سنت بود، رسید.

او به امام علیه السلام رو کرد و گفت: عقیده شما درباره عصمت انبیا چیست؟ آیا شما همه را معصوم می دانید؟

امام علیه السلام: آری.

ابن جهم: پس این آیات را که ظاهرش صدور گناه از آنان است،

ص: 83

چگونه تفسیر می کنی؟ مثلاً قرآن درباره آدم می فرماید:

(وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) (1)

آدم به پروردگارش عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند.

درباره یونس می گوید:

(وَإِذَا النُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) (2)

یونس خشمگین از میان قوم خودش رفت و گمان کرد بر او تنگ نخواهیم گرفت.

درباره یوسف می گوید:

(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا) (3)

زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف قصد او را.

در مورد داوود می فرماید:

(وَوَظَنَ دَاوُودُ أَنَّهَا فَتَنَاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ) (4)

داوود گمان کرد ما او را امتحان کرده ایم و از کار خود توبه کرد صلی الله درباره پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم می فرماید:

(وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ) (5)

ص: 84

1- طه / 121

2- انبیاء / 87

3- یوسف / 23

4- ص / 23

5- احزاب / 37

تو در دل چیزی (درباره همسر زید) پنهان می داشتی که خدا آن را آشکار ساخت.

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو گناهان زشت را به پیامبران الهی نسبت مده و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر مکن که خداوند فرموده: تأویل (و تفسیر) آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند اکنون پاسخ سؤالات را بشنو.

اما درباره آدم علیه السلام: خداوند او را حجت در زمین و نماینده خود در بلادش قرار داده بود آدم برای بهشت آفریده نشده بود و سکونتش در بهشت موقتی بود و بهشت سرای تکلیف نبود. عصیان آدم (و ترک اولای او) در بهشت رخ داد، نه در زمین، و عصمت باید در زمین باشد و مقادیر امر الهی تکمیل گردد (و آدم الگو و رهبری برای مردم جهان باشد). لذا هنگامی که به زمین گام نهاد، خداوند او را حجت و خلیفه معصوم قرار داد، چنان که در حق او می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (1)

ص: 85

1- آل عمران / 33. این سخن را به عبارت دیگری نیز می توان بیان کرد و آن این که: اصولاً بهشت دار تکلیف نبوده و بنابراین، گناه و عصیان در آن جا مفهوم نداشته است اما هنگامی که آدم قدم به دار تکلیف و صحنه زمین گذاشت اطاعت و عصیان مفهوم پیدا کرد و خداوند به او مقام عصمت داد. جالب توجه این که همین سؤال را مأمون در مجلس دیگری شخصاً از امام علیه السلام پرسید و طبق این روایت امام علیه السلام پاسخ دیگری به او داد که راه دیگری برای پاسخ به ماجرای آدم است.

خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

این گزینش، خود دلیل بر معصوم بودن این رهبران است؛ زیرا گزینش برای رهبری بدون عصمت موجب نقض غرض است.

اما در مورد یونس علیه السلام: منظور از «لن نقدر علیه» این نیست که او گمان کرد خداوند قادر بر (مجازات) او نیست بلکه به معنای این است که او گمان کرد خداوند بر او تنگ نمی گیرد (و ترک اولایی نکرده است)، همان گونه که در آیه دیگر قرآن آمده: (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ...) (1) (اما هنگامی که خداوند انسان را مبتلا سازد و روزی را بر او تنگ بگیرد...)؛ زیرا اگر او گمان کرده بود خداوند قادر بر (مجازات) او نیست کافر می شد (و کفر از ساحت مقدس انبیا به دور است).

اما در مورد یوسف علیه السلام: منظور این است که زلیخا قصد کامگیری از یوسف کرد و یوسف قصد قتل وی نمود، اگر او را زیاد تحت فشار برای عمل خلاف عفت قرار دهد (چرا که فوق العاده از این پیشنهاد ناراحت شده بود)، اما خداوند (در حق او لطف کرد و) او

ص: 86

را از قتل زلیخا و عمل خلاف عفت دور ساخت، همان گونه که می فرماید: (كَذَلِكَ لِنَصِّرَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) (سوء اشاره به قتل و فحشا اشاره به عمل منافی عفت است). (1)

امام: بگو ببینم در داستان داوود شما چه می گوئید؟

علی بن محمد جهّم افسانه ای ساختگی را شبیه آن چه در تورات کنونی آمده است در این جا ذکر کرد که خلاصه اش چنین است:

داوود در محراب خود مشغول نماز بود که شیطان به صورت پرنده زیبایی در برابر او نمایان شد. داوود نمازش را شکست و به دنبال آن پرنده به پشت بام رفت. آن جا چشمش به درون خانه همسایه و بر اندام زن زیبایی که در حال غسل کردن بود افتاد و دل بسته او شد. داوود برای از میان برداشتن مانع دستور داد همسر

ص: 87

1- یوسف / 24 توجه داشته باشید که کلمه «هم» (قصد کردن) در هر دو مورد مطلق است و باید متعلّق آن را از قرائن دریافت. در مورد زلیخا که مطلب روشن است اما در مورد یوسف، امام علیه السلام به ذیل آیه استشهاد فرموده که می گوید: «ما می خواستیم بدی و فحشا را از او دور سازیم» لابد بدی در این جا چیزی غیر از فحشاست و می تواند شاهد بر مسئله قتل باشد البته این آیه پاسخ دیگری نیز دارد که در تفسیر نمونه ذکر کرده ایم. البته وجود چند راه حل برای یک آیه مانعی ندارد.

آن زن را (که یکی از افسران ارشد لشکر وی بود) و اوریا نام داشت پیشاپیش صفوف به میدان نبرد بفرستند. هنگامی که او کشته شد، داوود همسرش را به ازدواج خود درآورد. (1)

هنگامی که سخن به این جا رسید امام علیه السلام بر اثر شدت ناراحتی دست بر پیشانی زد و فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). شما پیامبر بزرگی را به سستی در نماز و ارتکاب عمل خلاف عفت (قبل از ازدواج رسمی با او) و سپس قتل انسان بی گناهی متهم می کنید؟!

علی بن محمد بن جهم عرض کرد: پس گناه داوود که خداوند در آیه فوق به آن اشاره کرده چه بود؟

امام علیه السلام: وای بر تو گناهی نداشت او گمان کرد خداوند کسی را از وی داناتر نیافریده است. «خداوند دو فرشته را مأمور کرد تا از محراب او بالا روند و بگویند: ما دو نفر با هم نزاع داریم و یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن این یکی برادر من است. او 99 میش دارد و من یکی دارم ولی او اصرار می کند که این یکی را نیز به او واگذارم و او در سخن بر من غلبه کرده و از من گویاتر است». (2)

ص: 88

1- این افسانه خرافی و بسیار رسوا با مختصر تفاوتی و با شرح و بسط بیشتری در تورات کنونی در کتاب دومو اشموئیل، فصل 11 (جمله

های 2 تا 27) آمده است

2- ص / 21 و 22.

در این جا داوود در قضاوت عجله کرد و بی آن که از مدعی تقاضای دلیل و بینه کند، به او رو کرد و گفت: «این برادرت به تو ستم کرده که همان یک میش تو را هم مطالبه کرده است» و حتی توضیح و دفاع لازم را از مدعی بر ضد او نخواست. گرچه حکم نهایی نکرده بود اما همین عجله در این گفتار، ترک اولایی بود که از داوود سر زد. سپس متوجه شد و در مقام جبران برآمد و استغفار کرد و خداوند نیز این ترک اولی را بر او بخشید. این بود خطای داوود نه آن چه شما می گوید.

سپس امام علیه السلام افزود: مگر نمی بینی خداوند بعد از این ماجرا می گوید:

(يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ) (1)

ای داوود، ما تو را خلیفه و نماینده خود در زمین قرار دادیم. در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن.

(اگر داوود - العیاذ بالله - مرتکب آن جنایات عظیم و گناهان بزرگ شده بود، چگونه خداوند چنین مقام و منصبی به او می بخشید و چگونه او را مورد عفو و بخشش قرار می داد؟! پس بدان همه آن ها خرافات است).

ابن جهم پرسید: پس داستان ازدواج با همسر اوریا چه بوده

ص: 89

امام علیه السلام فرمود: جریان چنین بود که در آن زمان هرگاه زنی شوهرش از دنیا میرفت یا کشته می شد هرگز ازدواج نمی کرد. خداوند به داوود اجازه داد با همسر اوریا که در حادثه ای کشته شده بود، ازدواج کند (تا این رسم نادرست برافتد). داوود صبر کرد هنگامی که همسر اوریا از عده درآمد با او ازدواج کرد (بدون آن که مسئله دیگری در کار باشد)، لکن چون این امر در میان مردم آن زمان سابقه نداشت بر آن ها گران آمد (و داستان ها پیرامون آن به هم بافتند).

اما در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و همسر پسر خوانده اش زید که قرآن می گوید: «تو چیزی را در دل پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار ساخت»: ماجرا از این قرار بود که خداوند قبلاً نام همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را در این جهان به او فرموده بود و در میان آن ها نام زینب دختر جحش بود که آن روز در قید زوجیت پسر خوانده پیامبر صلی الله علیه و سلم زید بن حارثه بود ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم این نام را در دل خود مخفی داشت تا مبادا بهانه ای به دست منافقان بیفتد و بگویند پیامبر صلی الله علیه و سلم به زن شوهرداری چشم داشتی دارد (اما حوادث آینده و جدایی آن زن از همسرش با این که پیامبر صلی الله علیه و آله اصرار داشت جدا نشود نشان داد که چنین امری از قبل مقدر بوده است).

این را نیز بدان که خداوند در میان تمام خلق خود، تنها عهده دار اجرای عقد سه زن شد حوا را برای آدم علیه السلام، و زینب را برای رسول

خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام عقد کرد.

این جا بود که علی بن محمد بن جهم به گریه افتاد عرض کرد: ای فرزند رسول خدا من توبه می کنم و تعهد می نمایم که از امروز به بعد درباره پیامبران خدا جز آن چه شما فرمودید نگویم. (1)

باید توجه داشت که درباره عصمت انبیا گروهی راه خطا پیموده اند و گروه دیگری در نیمه راه مانده اند. تنها گروهی که عصمت آنان را به طور کامل پذیرفته اند پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشند که با هدایت آنان به سر منزل مقصود رسیده اند.

ص: 91

1- عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 153 - 155 (با تلخیص).

مناظره هفتم: مناظره با پیروان مکاتب مختلف در بصره

نه تنها کاخ مأمون به برکت وجود امام علیه السلام کانون بحث و مناظرات علمی شد و به وسیله امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نور آفتاب اسلام از آن جا به نقاط دور دست تابید، بلکه در بصره نیز یک بار چنین ماجرای اتفاق افتاد.

می دانیم بصره دروازه عراق و در آن زمان یکی از دروازه های مهم اسلام بود بعد از گسترش اسلام، راه یابی بسیاری از مکتب ها و مذاهب مختلف به کانون اسلام از دروازه بصره بود. اصولاً بندرگاه های مهم در طول تاریخ همیشه محل انتقال فرهنگ ها اعم از زشت و زیبا بوده اند همانند بندرگاه اسکندریه در مصر و و آتن در یونان و استانبول در ترکیه.

بی جهت نیست که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که به عبدالله ابن عباس نوشته است، می فرماید:

ص: 92

(وَأَعْلَمَ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبُطُ إِبْلِيسَ، وَ مَغْرَسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَاحْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ). (1)

بدان که بصره محل نزول شیطان و کشتزار فتنه هاست! با مردمش به احسان رفتار کن و عقده های ترس را از قلوبشان بگشا [و آغوش اسلام را برای پذیرش آن ها باز کن تا به سراغ راه دیگری نروند].

طبق روایت مشروحی که قطب راوندی در کتاب الخرائج آورده، هنگامی که آتش فتنه در بصره بالا گرفت و فرق مختلف و مکتب های گوناگون آن جا را پایگاه فعالیت خود قرار دادند، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای خاموش کردن آتش فتنه با استفاده از یک فرصت کوتاه به بصره آمد و با اقوام و گروه های مختلف به بحث و گفت و گو نشست و از همه آن ها دعوت فرمود که در مجلسی حضور یابند از علمای بزرگ مسیحی گرفته تا علمای یهودی و کسان دیگر سپس فصول مختلف انجیل و بشاراتی را که درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن آمده تا بشارت اسفار مختلف تورات و زبور همه را برشمرد.

سپس به توده مردم مسلمان که در آن مجلس حضور داشتند، رو کرد و در بخشی از سخنانش چنین فرمود: ای مردم، آیا کسی که با مخالفانش به آیین و کتاب شریعت خود آن ها احتجاج و استدلال

ص: 93

کند، از همه با انصاف تر نیست؟

عرض کردند: چرا.

فرمود: بدانید امام بعد از محمد صلی الله علیه و آله فقط کسی است که برنامه های او را تداوم بخشد و مقام امامت تنها برای کسی زینده است که با تمام امت ها و پیروان مذاهب مختلف با کتاب خود آن ها گفت و گو کند. مسیحیان را با، انجیل یهودیان را با تورات و مسلمانان را با قرآن قانع سازد و عالم به جمیع لغات باشد و با هر قومی با زبان خودشان سخن گوید و علاوه بر همه این ها با تقوا و از هر عیب و نقصی پاک باشد همچنین عدالت پیشه، با انصاف، حکیم، مهربان، باگذشت، پر محبت، راستگو، مشفق، نیکوکار، امین، درست کار و مدبر باشد. (1) به این ترتیب، امام علیه السلام حجت را بر اهل بصره تمام کرد و رسالت خود را در پاسداری از حریم اسلام انجام داد.

ص: 94

1- الخرائج و الجرائح، ص 204 - 206 (با تلخیص).

مناظرات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مسئله ای تاریخی و متعلق به گذشته نیست بلکه از نظر پاسداری از حریم اسلام و خط مکتب سرمشق پر اهمیت بسیار جامعی برای امروز و هر زمان دیگر است.

جالب این است که در آن روز وسایل ارتباط جمعی مثل امروز گسترده نبود ولی امام از جلسات مناظره دربار مأمون به عنوان یکی از مؤثرترین وسایل ارتباط جمعی آن روز بهره کافی گرفت؛ زیرا اخبار این جلسات به دلیل شرایط خاص حاکم بر آن، در سرتاسر کشورهای اسلامی پخش می شد امام از این طریق نه تنها توطئه های تخریبی مأمون را خنثی فرمود و او را ناکام گذاشت، بلکه جامعه اسلامی آن روز را که به دلایل پیش گفته در شرایط بسیار حساسی از نظر فکری و فرهنگی به سر می برد، از انحراف

رهایی بخشید. همان گونه که گفتیم بعید نیست یکی از دلایل امام برای پذیرش ولایت عهدی تحمیلی مأمون انجام این رسالت بزرگ باشد (دقت کنید).

کیفیت برخورد آن حضرت با پیروان مکاتب مختلف نیز از جهات متعددی برای ما درس آموز و الهام بخش است؛ از جمله:

1- برخورد اسلام با پیروان مکتب های دیگر قبل از هر چیز باید برخورد منطقی باشد تا جنگ را بر مسلمانان تحمیل نکرده اند، آنان نباید دست به اسلحه برند و از منطق و استدلال چشم پوشند. اسلام در گذشته از طریق تبلیغ و منطق پیش رفته است و در آینده نیز چنین خواهد بود (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (1).

2- قدرت منطق اسلام به قدری است که از منطق مکتب های دیگر ابداً واهمه ندارد و به همین دلیل، در تاریخ اسلام به همه آن ها مجال کافی داده شده است تا عقاید خود را نشر دهند و پاسخ خود را بشنوند. حتی به کسانی که اصلاً ایمان به خدا و مکتب انبیا نداشتند آزادی بحث داده می شد هر چند متأسفانه آن ها از این آزادی سوء استفاده کردند و دیدیم برنامه ها به شکل دیگری درآمد توطئه های گوناگون شروع شد، اقدامات تخریبی ادامه یافت و آن چه ما مایل نبودیم بشود، شد.

3- علمای اسلام در هر زمان باید از تمام مکاتب و مذاهب با

ص: 96

خبر باشند و باید بتوانند با منطق خود آن ها با آنان سخن بگویند و برتری آیین اسلام را بر هر مکتب دیگر اثبات کنند. بنابراین، بحث و گفت وگو درباره تمام مکتب ها - بدون استثنا - باید در متن دروس حوزه های علمیه باشد.

4- در میان علمای اسلام باید کسانی باشند که با زبان های زنده دنیا آشنایی داشته باشند و بتوانند به هنگام لزوم، بدون وساطت مترجمان که گاه بر اثر ناآگاهی و گاه برای اعمال غرض شخصی، مسائل را تحریف می کنند با اهل زبان های دیگر سخن بگویند. از این جا ضرورت تدریس زبان های خارجی در کنار دروس حوزه های علمیه احساس می شود.

5- علمای اسلام باید از وسایل ارتباط جمعی موجود در جهان حداکثر بهره گیری را داشته باشند و صدای اسلام و تعلیمات قرآن را به گوش همه جهانیان برسانند. بدیهی است که این کار بدون وجود یک حکومت نیرومند اسلامی کار بسیار مشکلی است؛ چرا که حکومت های دیگر هرگز چنین فرصتی را به پیروان مکتب اسلام نمی دهند و نه تنها با سانسور شدید مانع از نشر دعوت اسلام می شوند بلکه با ایجاد خفقان و سلب آزادی نفس را در سینه ها حبس می کنند.

این ها قسمتی از درس ها و الهاماتی است که از برنامه مناظرات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می توان گرفت.

«والحمد لله أولاً و آخراً»

- 1- ابن ابى الحديد عبدالحميد بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغه، مؤسسة النصر، تهران، 1404 ق.
- 2- ابن اثير، على بن محمد؛ كامل ابن اثير (الكامل في التاريخ)، تصحيح ابوالفداء قاضى، دارالكتب العلمية، بيروت، 1415 ق.
- 3- ابن بابويه محمد بن على؛ عيون اخبار الرضا للشيخ الصدوق، آستان قدس رضوى، مشهد، 1408 ق.
- 4- ابن خلدون عبدالرحمان بن محمد؛ مقدمة ابن خلدون ابن ابراهيم حليم، مصر، 1348 ق.
- 5- ابن خلكان، احمد بن محمد؛ وفيات الاعيان، دار الثقافة، بيروت، 1972 م
- 6- ابن ساعى على بن انجب؛ مختصر اخبار الخلف، المطبعة السريانية الكاثوليكية، بغداد 1353 ق.
7. ابن نديم؛ الفهرست، دار الكتب العلمية، بيروت، 1416 ق.
8. اردبيلي، محمد بن على؛ جامع الرواة، دار الاضواء، بيروت، 1403 ق.

- 9- اصفهاني، ابوالفرج؛ الاغانى، دار الكتب العلمية، بيروت، 1412 ق.
- 10-؛ مقاتل الطالبين، داراحياء الكتب العربية قاهره 1368 ق.
- 11- الف ليلة وليلة، به اهتمام سهير قلماوى، دارالمعارف، قاهره، 1959 م.
- 12- امير على، مختصر تاريخ العرب، ترجمه عفيف بعلبكي، دارالعلم للملادين، 1961 م.
- 13- بهبودى املشى، على؛ الخرائج و الجرائح، مؤسسة الامام المهدي (عج)، قم، 1408 ق.
- 14- بيهقى ابراهيم بن محمد المحاسن و المساوى، محمد نعلساني حلبى، مطبعة السعادة، قاهره، 1325 ق.
- 15- بيهقى، محمد بن حسين؛ تاريخ بيهقى، تصحيح سعيد نفيسى، دانشگاه تهران، تهران، 1332
- 16- تقوى زاده، سيدحسن؛ تاريخ علوم در اسلام «مقالات و بررسى ها»، دفتر پنجم و ششم، بهار و تابستان 1350
- 17- جرداق، جرج؛ الامام على عليه السلام، دار مكتبة الحياة، بيروت، 1970 م.
- 18- الجواهري، شريف؛ مثير الاحزان في احوال الائمة الاثنى عشر عليهم السلام، المطبعة الحيدرية، بيروت، 1371 ق.
- 19- حسين طه؛ آيينه اسلام، ترجمه محمد ابراهيم، آيتى، شركت سهامى انتشار، تهران، 1346.
- 20- حمدانى ابو فراس شرح ميمية ابو فراس المطبعة الحيدرية، نجف، 1357 ق.
- 21- زيدان جرجى؛ تاريخ التمدن الاسلامي مطبعة الهلال، قاهره، 1924 م.
- 22- سيوطى عبدالرحمان بن ابى بكر ؛ تاريخ الخلفاء ادارة الطباعة المنيرية، مصر، 1351 ق.

- 23- صاحبی هندو شاه بن سنجر ؛ تجارب السلف نگارش حسن قاضی طباطبایی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز 1351
- 24- طبرسی، احمد بن علی الاحتجاج، تصحیح محمد باقر خراسان، نشر مرتضی، مشهد، 1403ق.
- 25- عبد المقصود عبد الفتاح امام علی بن ابی طالب علیه السلام، مکتبه مصر، قاهره، 1370 ق.
- 26- علوی، محمد بن عقیل ؛ النصائح الکافیة لمن يتولى معاويه، مطبعة النعمان نجف، 1385ق.
- 27- گویارد استانیلاس؛ سازمان های تمدن امپراتوری اسلام ترجمه فخرالدین طباطبایی، کتابخانه ابن سینا، تهران، 1326
- 28- لوبون گوستاو؛ تمدن اسلام و، عرب ترجمه هاشم حسینی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، 1347
- 29- مجلسی، محمد باقر ؛ بحار الانوار انتشارات المعارف الاسلامیه تهران، 1386 ق.
- 30- مسعودی، علی بن حسین؛ مروج الذهب، مصطفی محمد، مصر، 1377 ق.
- 31- مسند الامام الرضا علیه السلام، گردآوری عزیز الله عطاردی قوچانی، المؤتمر العالمي للامام الرضا علیه السلام، مشهد، 1406 ق.
- 32- مفید محمد بن محمد بن نعمان الارشاد محمد الآخوندی، تهران، 1377ق.
- 33- مقریزی، احمد بن علی النزاع والتخاصم، المطبعة العلمية، نجف، 1368 ق.
- 34- یعقوبی، احمد بن اسحاق؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران، 1356

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

